



نشریه داخلی اجتماعی و فرهنگی
 جمعیت امداد دانشجویی - مردمی
 امام علی (ع)
 شماره سوم ، مرداد و شهریور ۱۳۸۸

ایران ۱۳۸۰ ، دمیدن روح پرشگری راجع به معضلات اجتماعی
 پرسش نهادهای مردمی و آسیب دیدگان اجتماع
 و پاسخ کاندیداها

■ پرونده ای برای آیین «کوچه گردان عاشق»
 ... تا آدمیان قدر نشین ، به یاری مظلومان ،
 چو نان زرم از خاک سخت ناممکن بجوشند !

■ سلامی که گم شد !
 گزارشی از آیین کعبه کریمان

■ چگونه فراموش می کنیم ؟
 خفاش شب ، بیجه و نقش ما



جمعیت امام علی علیه السلام
 Society of students
 against poverty



کارفرهاد

■ دیوانه شدن
حکایتی تکراری است!
باید که ز نو،
فسانه ایجاد کنید!
وقتی که مسیر زندگی مسدود است،
مجنون نشوید،
کار فرهاد کنید!

راحله مکی نژاد

■ جمعیت امداد دانشجویی - مردمی امام علی (ع) بدین وسیله از تمام عزیزانی که تمایل به حضور در طرح ها و برنامه های جمعیت دارند، دعوت به همکاری می نماید. برای کسب اطلاعات بیش تر در زمینه فعالیت های جمعیت، می توانید با دفاتر جمعیت تماس گرفته و یا به پایگاه های اینترنتی آن، مراجعه نمایید:
دفتر مرکزی: تهران، خیابان آزادی، دانشگاه صنعتی شریف، ساختمان شهید رضایی. تلفن: ۶۶۱۶۵۸۲۵
تلفن خانه ایرانی: ۵۵۱۵۴۱۶۵
■ پایگاه های اینترنتی:

www.sosapoverity.org
www.jeana.blogfa.com

■ در ضمن برای بیان نظرات خود درباره نشریه «گل یخ» می توانید از طریق پست الکترونیکی goleyakh.jamiat@yahoo.com با ما در ارتباط باشید.

■ همیاری شما، ما را در حل معضلات اجتماعی توانمند تر می سازد:
حساب جام شماره ۹۴ / ۵۷۷۴۶۸ بانک ملت شعبه هجرت به نام جمعیت امداد دانشجویی - مردمی امام علی (ع)



نشریه داخلی ، اجتماعی و فرهنگی
جمعیت امداد دانشجویی - مردمی
امام علی (ع)
شماره سوم ، مرداد و شهریور ۱۳۸۸

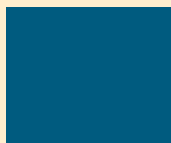
■ مدیر مسئول : رضا عباسی
■ سردبیر : مرتضی کی منش
■ دبیر تحریریه : سیده فاطمه موسوی
■ همکاران این شماره :
علی رضایی ،
راحله سادات مکی نژاد ،
فرزانه قبادی ، سیده فاطمه موسوی
مرتضی کی منش ، عاطفه دهدار
نازنین کریمی ، علیرضا دشتی ،
مرضیه مقدم پارسا ، علیرضا کریمی
■ مدیر هنری و طراح گرافیک : داود خلیلی

■ اثر روی جلد عبارت « **عالمی دیگر** »
برگرفته از شعر حافظ:
آدمی در عالم خاکی نمی آید به دست
عالمی دیگر باید ساخت وز نو آدمی

عالم خاکی ما را تیرگی نابرابری ها
فرو پوشانده ...
اما ما نا امید نیستیم !
گرد هم جمع می شویم و جمعیت می شویم
تا دگرگون گردیم و دگرگون سازیم ...
تا انسانی نو و جهانی نو خلق شود !
آری ! وقتی با عشق به هم می پیوندیم ، عالم
خاکی ، آسمانی می شود .

فهرست مطالب :

- سرمقاله - رفع سوء تفاهم !
۳
- دیگر راه را نخواهی دید
۵
- پرونده ای برای کوچه گردان عاشق
۷
- تحلیلستان - چگونه فراموش می کنیم ؟
۱۷
- ایران ۱۱۳۰ - مجالی برای مطرح کردن مطالبات اجتماعی
۲۰
- رهیافتی به درون
۳۰
- داستان - کابوس پشت سر مانده
۳۳
- تدریس عشق
۳۶
- تغییر برای میلاد
۳۷
- گزارشی از اردوی تبریز
۳۹
- آیین کعبه کریمان
۴۳
- آرمان طرح - عهد را تکرار کنیم
۴۸
- ایمان از دست رفته
۵۰



■ رفع سوء تفاهم! مرتضی کی منش

دهه است در تمامی موارد یاد شده ، به خدمتگزاری در نواحی محروم می پردازد .
اما ...

نگاهی عمیق تر به ساختار ، نحوه عملکرد و برنامه های جمعیت امام علی ، نکته ای را آشکار می نماید که آگاهی از آن ، قطعاً می تواند مسیرهای بسیاری را پیش پای همگان بگشاید ؛ یعنی پیش پای جمعیت ، اعضایش و مخاطبان و شرکت کنندگان در فعالیت های آن .

فکر کن !

خیریه ای که برای هر روزی از ایام مهم سال ، آیین هایی را احیا می کند یا آیین هایی را می سازد و همه را در سطحی وسیع - به قدر وسع خود - ترویج می دهد ؛ آن قدر که به یک عادت جمعی تبدیل شود . در واقع شاید دیگر نتوان با نام «خیریه» به درستی مفهومی را که جمعیت در پی آن تشکیل

شده است ، توصیف کرد .

شاید یک خیریه ، به عنوان شکرانه ای به درگاه خدا بابت گشایشی که موسس آن دریافت داشته ، ایجاد شده باشد . چه بسا افرادی که در تنگنای شدیدی گرفتار آمده بوده اند و با خود یا خدایشان عهد کردند که اگر فرجی شود در امورشان ، خیریه ای بنا نهند و دست به ضعف افتادگان را بگیرند . . . و روزگاری که گره از کارشان گشوده شد ، سنگ بنای خیریه ای را گذاردند .

یا دیگری که به خاطر دریافت گشایش و پاداشی در آخرت ، دست به خیر باز کردند و موسسه ای برای ایتم و مسکینان ایجاد کرده اند . یا شکلی دیگر و آن این که فردی از رنج انسان های دیگر به رنج افتاده و تصمیم می گیرد امکاناتی فراهم آورد و دردهای آنان را بکاهد و مددشان نماید(در این جا قصد بر آن نیست که هیچ یک از خیریه هایی که به علل فوق تشکیل شده است ، را کوچک و یا کم ارزش بدانیم . حاشا ! که هر کس قدمی برای یاری دیگری بردارد ، بر جریده عالم نام و یادش به

بیش از پنج موضوع مختلف را یک گوشه یادداشت کرده ام با عنوان پیشنهادهایی برای سرمقاله . اما شاید رفع یک سوء تفاهم ، بهترین موضوعی باشد که می توان در این سرمقاله بدان پرداخت ؛ سوء تفاهمی به قدمت تاریخچه ده ساله فعالیت جمعیت امداد دانشجویی - مردمی امام علی (ع) !
هنوز تعداد اندکی از اعضای جمعیت و تعداد کثیری از مردم و مخاطبان برنامه های آن ، می پندارند که جمعیت ، یک خیریه است !

در لغت نامه دهخدا در تعریف « خیریه » آمده است :

« خیریه : موسسه خیریه ؛ موسسه یا جمعیتی متشکل برای اعانت مساکین»

بدین اعتبار و با شناختی که عرف جامعه از کلمات «اعانت» ، « مساکین » و سایر کلمات مشابه دارد ، برای آن که یک سازمان را خیریه بنامیم ، کفایت در مجموعه فعالیت هایش ، تنها یک عنصر اساسی وجود داشته باشد و آن یاری رساندن به محرومان است . این یاری رسانی می تواند در شکل های گوناگونی صورت گیرد که اغلب با همه صورت های آن آشنا هستیم ؛ شامل :

- تغذیه و مایحتاج روزمره : دادن غذا ، مواد بهداشتی ، پوشاک و ...

- تهیه وسایل عمده زندگی (تهیه جهیزیه)

- تهیه مسکن

- پرداختن هزینه تحصیلات

- بردن خانواده های محروم و فرزندان آنان به مسافرت

- و ...

تعداد بسیار زیادی خیریه در سراسر ایران وجود دارد و با این دیدگاه ، جمعیت نیز یکی از همین خیریه هاست ؛ زیرا یک

نیکی ثبت خواهد شد ،

اگر نیت ظلمی در سر نیروورنده باشد و در این راه ، پول ناروا و آلوده ای را به کار نگیرد . . . منظور در این جا ، توصیف ماهیت جمعیت است) .

جمعیت امداد دانشجویی -مردمی امام علی (ع) نه به شکرانه گشایش گره فروبسته دیروز بنیانگذاری شد ، نه به امید گشایش در آینده دور و نه فقط به قصد نجات عده ای از محرومان ! . . بلکه مبنا و اساس آغاز به کارش ، یک سوال بزرگ و دردناک بود :

چرا معضلات اجتماعی وجود دارد و چگونه باید آن ها را ریشه کن ساخت ؟

دیدگاهی که از ابتدا ، وضعیت موجود را تحت هیچ عنوانی نمی پذیرد و نقش خود را در قبال محرومیت ، تنها زدودن بخش هایی کوچک از ظلمت فقر ، تعریف نمی کند . بینشی که علاوه بر فقر مادی طبقه آسیب دیده اجتماع و حتی بسی بیش تر از آن ، فقر آگاهی همه طبقات جامعه را هدف می گیرد . نخستین مطلبی که به ذهن می آید این است که چنین بینشی را بسیاری از افراد و بسیاری از گروه ها ، مطرح کرده اند . باید توجه کرد که شیوه و ابزاری که برای طرح این ایده ها به کار گرفته می شود ، مهم است و تاثیر مستقیمی بر میزان تاثیرگذاریش دارد . تنها سخن ، گفتگو ، کتاب و سخنرانی نمی تواند پاسخگوی حجم گسترده تاریکی باشد که نور می طلبد . ابزاری که جمعیت برای توجه دادن به گونه ریشه ای به معضلات ، استفاده می کند ، غیر از نوشتن و گفتن ، طرح ها ، برنامه ها و آیین هایست که برای عموم مردم در زمان های مختلف هر سال برگزار می کند . شیوه ای که اقشار جامعه با هر سطحی را می تواند آگاه سازد و به تکاپو وادارد .

آیا روزی می رسد که معضلات اجتماع ما تمام شود یا به حداقل ممکن برسد ؟

جمعیت برای همه دعوتی دارد به درون نگری ژرف . که در خود بگردیم و ببینیم کدام ذهنیت در ما رسوخ کرده و ما را قانع کرده است که فقر باید باشد . مصیبت باید باشد و رنج تقدیر عده ایست و در این میانه کسانی باید به نام نیکوکار برخیزند و خیری کنند و نان و آب و شغلی به ترحم و دلسوزی

و انسانیت ، نثار این محرومان تقدیر زده کنند .

چرا نباید هر آن چه حق ما بوده از نیازهای زیستی ابتدایی (خوراک و پوشاک و مسکن) و بدون منت و بدون سختی نصیبمان شده ، حق آنان نیز باشد و این حقوق را نه از کانال خیرات و مبرات دیگران که از کانال برنامه ریزی و مدیریت صحیح دریافت کنند ؟

این سوال تلخیت که سر در پی جواب آن داریم و تلاشمان در جمعیت همه این است که به جمعیت مردمانی که سوال دارند ، بیفزاییم .

در این شماره ، به چهار طرح و آیین عمده جمعیت ، بارزتر پرداخته شده است : آیین های « کوچه گردان عاشق » و « کعبه کریمان » و طرحهای « ایران ۱۱۳۰ » و « تدریس عشق » . در بطن تمامی آن ها سوالی نهفته است که ذهن های بیدار، آن را درخواهند یافت و به زودی یا به ما ملحق می شوند یا برای زدودن جهل ، کار بزرگ دیگری می آغازند و نیز امید است که اذهان به خواب رفته را تکانی دهد و برخیزاند . به امید سرزمینی سرشار از آگاهی و اعمال عاشقانه .

توضیح ضروری : در این مجال کوتاه کاغذی ، تنها جنبه سلبی بیان شد . یعنی بدین پرداخته شد که جمعیت یک خیریه نیست ، یا لاقط فقط یک خیریه نیست . . . پیرامون این که جمعیت چیست (وجه اثباتی) ، در جایی دیگر و در فرصتی فراخ تر باید سخن گفت ؛ اما عجلالتا می توان اشاره کرد که جمعیت ، نهادی مردمیست که در درجه آخر و با توجه به شرایط حاد معضلات اجتماعی ، خیریه نیز هست .

دیگر راه را نخواهی دید

فرزانه قبادی

در زندگی روزهایی هست که هر چه از عمرشان می گذرد، بیشتر حلاوتشان را حس می کنی. روزهایی که راهی را آغاز کرده ای و یا به پایان رسانیده ای. همیشه از این روزها که یاد می کنی، لبخندی شیرین بر لب داری. من اینک از پشت پرچین کوتاه خاطره، با لبخند روزی را می بینم که آغازی بود بر راهی زیبا، در عین حال پر از فراز و نشیب. راهی که پای نهادن در آن آسان و ماندن در آن دشوار است، راهی که به پایان رسانیدنش توشه ای می خواهد از جنس صبر، تنها توشه این راه عشق است و صبر. صبر است و صبر! با نگاهی به عمق درد، توشه بردار؛ ابتدای راه به نظر سهل است. به تدریج سختی های راه نمایان می شود، مرد ره می طلبد، سنگلاخ می شود، آزمونها آغاز می شود، اما در مقابل اهل این راه شیرین، هراس به خود راه مده. «لا یكلف الله نفسا الا وسعها»: در حد توان از تو خواهند خواست. سختی ها و آزمونها و بارهایی که بر شانه ات خواهند گذاشت، متناسب با توان توست. نگاهت را کمی عمق ببخش، عمیق تر نگاه کن، به پایان راه، به مقصدی که بدان خواهی رسید. نظر کن به زیبا ترین مقصد انسانیت. دیگر خار مغیلان طاقت را طاق نمی کند، سنگلاخ معنا ندارد. دیگر راه را نخواهی دید، پر می شوی از زیبایی مقصد. نگاهت نه به سختی راه، که به زیبایی مقصد دوخته خواهد شد. راه هموار می شود و مقصد نزدیکتر می نماید. دگر نگاهت، نگاه همیشه نیست، دردت درد همیشه نیست، رها شده ای! از روز مرگی، از تکرار، از نخوت... نه «مقلب القلوب» ت شبیه قبل است و نه «احسن الحال» امروزت شبیه دیروز. قامت می بندی و اقتدا می کنی به وسعت دلهای رنجوری که انتظار قدمهایت را دارند. «اهدنا الصراط المستقیم» را خلوص بیشتر می بخشی، با تمام دلت می خواهی از «مالک یوم الدین» تا راه را نشانت دهد، «انعمت علیهم» حالا معنی تازه دارد، «و لا الضالین» را با آهنگی دیگر می خوانی. جهاد اکبر را با نگاه به دستانی که مهر را می جوید آغاز می کنی، دستهایی که نادیده گرفتنشان مهر تاییدی ست بر مرگ انسانیت. تو می روی تا احیا کنی این بیمار

رو به احتضار را، قدم نهاده ای در این راه، راهی که احیا کردن انسان و انسانیت را در آن خواهی آموخت. قربانی باید بدهی! به شکرانه بودن در این مسیر. اولین قربانی: خودت! «من» ات را قربانی کن! تا ببینی نادیدنی ها را... قربانی می دهی تا به ارزشی برسی، ارزش «ما» شدن. ارزشی که شاید خریدار نداشته باشد، اما این گوهر با خریدارانش سنجیده نمی شود، گوهرشناس باید ارزش گذاری اش کند. زیر پا بگذار «من» ات را تا به بیراهه نروی، اینجا با «ما» به مقصد خواهی رسید!

حالا روزهایت آزادند از روزمرگی. حالا بهانه ای داری برای نخواهیدن، برای بی تفاوت نبودن. چشمانی که به راه دوخته شده اند، نگاههای منتظر را ببین، نگاه کسانی را که خوب می دانند معنی غفلت را، معنی ندیده شدن را، معنی فراموش شدن را، معنی درد را. اینان نه امیدی به روزهای نیامده دارند، نه دستاوردی از روزهای رفته. دردمندانی که درد، جزئی از وجودشان است و نگاه خسته شان به کورسوی امیدی ست که با حرکت تو برای نجاتشان ایجاد شده. و تو قدم به قدم ملاقاتشان خواهی کرد... اما نباید لحظه ای وابمانی از دردهایشان. دیو بی رحمی بر شهر آرزوهایشان چیره گشته، نبرد با این دیو قدرتی می خواهد به اندازه عشق، انگیزه ای به بزرگی رهایی. اما نباید بمانی در این مرحله، رسوب کردن در این راه ظلم است به خود، به منتظرانی که در جایی دیگر نگاه بر در دارند. در طول راه منزلتایی هست، برای تجدید قوا، برای اندیشه، برای دیدن نقشه ادامه راه، این منازل شباهت بسیاری به مقصد دارند، پر از وسوسه ماندنت می کنند. بعضی می مانند و می پندارند که به مقصد رسیده اند، بی توجه به راهی که پر است از نگاه های نگران و خسته. رسوب کردن در این راه، به مراتب سهل تر است از ادامه دادن، ولی نگاهی بیفکن به مقصد، به زیبایی اش، به لذتی که پس از رسیدن خواهی داشت. توشه ات را بردار و آغاز کن، ادامه راه را. مرداب شدن، جنگیدن نمی طلبد، رود روان و پر خروش است که سر بر سینه سنگ می کوبد تا دریا را بیابد... پس خسته نشو از رفتن، از حرکت، از شور. تنها مقصد را ببین و نگاههای دردمندان را. با حضور برق امید را مهمان نگاه همیشه بارانی شان کن، تا لحظه به لحظه شاهد خلق امید در دلها و لبخند بر لبها باشی، و دستانی که اینک رو

به آسمان بلند است، تا شکرگزار حضورت باشد، دل‌هایی که با عشق بدرقه ات می‌کنند تا دیار مقصود، نگاه‌های بارانی از شوق، شوق تولد نور در تاریکی مطلق، هم اینک برخیز، درنگ جایز نیست...

این راه، بلد می‌خواهد؛ یک راهنما، راهنمایی که شاید خود تا انتهای مسیر را نرفته باشد، اما آگاه است به مصائب راه و زیبایی مقصد. و من در روزی از روزهایی که همرنگ بقیه روزهایم بود، راهنمایی نیکو یافتم برای راهی که کمی پیش‌تر یافته بودم. طبق قاموس این راه، راهنما باید «ما»یی باشد که رهاست از منیت، پر قدرت، با اراده و پر مهر. جمعی که نخوت «من» بودن را معامله کرده با شور «ما» شدن. جمعی که زیباترین نام را بر گزیده، نام پدر انسانیت را بر تارک خویش نهاده تا مبدا فراموشش شود کیسه‌ای که بر دوش کشیده، چه پیامی دارد. مبدا لحظه‌ای غافل شود از فریادهایی که فقط رهروان این راه قادر به شنیدنش هستند. دیگران یا نمی‌شنوند یا نمی‌خواهند که بشنوند. جمعی که عزم را جزم نموده تا به جد راهرو راهی باشد معطر از قدوم پدر انسانیت.

چراغ به دستان بسیارند و آیه یأس خوانان بسیارتر. «آنچه یافت می‌نشود آنم آرزوست!» این است پاسخ این جماعت به آیه یأس خوانان شهر. جمعی که راه باز کرده و آغوش می‌آیی، می‌روی، می‌اندیشی، درنگ می‌کنی، به هم می‌ریزی، می‌سازی، راه همچنان باقی‌ست، و تو آمده‌ای در جمعی که نام «علی» را به همراه روش «علی» به تو نشان داد. هم اینانند که به یاد چشم‌انتظاری کودکان کوفه، به یاری چشم به راهان شهر خویش می‌روند، نگاهشان، تفکرشان، و هدفشان مجابت می‌کند که راهنما همین جاست. میان همین هیاهوی آمدن‌ها و رفتن‌ها، گفتن‌ها و شنیدن‌ها، و گاهی نشنیدن‌ها، به یقین می‌رسی که راهنما همین جاست. نقشه گنج مقصودت را میان همین‌ها خواهی یافت، میان همین جمع که می‌زداید اشکها را و لبخند را می‌نشانند بر لب خستگان پر درد. و مرور می‌کنی روزهایت را. همین جا بود که دیدی اشکی از شوق آزادی را در زندانی که سند خورده به نام کودکان (آیین طفلان مسلم). همین جا بود که دیدی اشک شوق مادری را از دیدن لبخند خسته فرزندش بر تخت سخت بیمارستانی که دانشگاهی ست

به نوبه خود. همین جا بود که دیدی آرزوهای کودکی را که هر روز از کنارش می‌گذشتی و گاهی به نگاهی از سر ترحم مهمانش می‌کردی. کودکی که سنگفرش بی‌رحم خیابان مأمور مرگ آرزوهایش گشته و بی‌رحمانه می‌بلعد کودکی اش را. همین جا بود که برای برآمدن آرزوهایش قیام کردی (آیین کعبه کریمان). همین جا بود که دیدی اشکها را، لبخند‌ها را، همین جا دریافتی که خسروها و حمیدها فراوانند (دو تن از نوجوانان مظلوم کانون اصلاح و تربیت که در طرح طفلان مسلم، پرونده‌شان بررسی شد و جمعیت برای رهاییشان اقدام نمود)، بسیارند دل‌بندانی که تمام کودکی‌شان در میله‌های سرد و دیوارهای سیاه مدفون شده. همین جا بود که آموختی تفاوت مقصد و منازل بین راه را. آری! میان همین یاران بود که همدلی را آموختی. دیدی ندیده‌ها را و شنیدی نشنیده‌ها را. میان همین دوستان متولد شدی، این بار به انتخاب خودت. همین جا بود، میان همین‌ها بود، همین‌ها که به درمان سطحی درد اعتقادی ندارند، همین‌هایی که درد را می‌فهمند و به درمان می‌پردازند. همین‌هایی که ایستاده‌اند تا روز براندازی دیو بی‌رحم سیاهی که هر روز بر قلمرویش افزوده می‌شود. ایستاده‌اند و از پا نمی‌نشینند. اینجا تسلیم معنایی ندارد. اگر هم معنایی باشد از این واژه، برای ظلمیست که قربانیها گرفته و می‌گیرد. اوست که باید تسلیم شود. میان همین‌ها مقصود را خواهی یافت. جمعی که همت نموده تا از «علی» روش او بماند، نه فقط یک نام که لقلقه زبان باشد. روش رسیدن، نقشه راه، همین جاست، راهنمای راه را می‌گویم.

■ پرونده ای برای «کوچه گردان عاشق»

شامل : ۱ - کوچه گردان عاشق ۲ - آیینی برای کشف یک راز
۳ - اخلاق کوچه گردانی از دیدگاه فلسفه و جامعه شناسی

■ ۱ - کوچه گردان عاشق :

ده سال قبل و با پنجاه کیسه ، « کوچه گردان عاشق » آغاز شد ... اما آیین « کوچه گردان عاشق » چیست و چگونه برگزار می شود ؟

در دوره ای که خیلی ها وجود فقر را باور نداشتند و برخی به شدت آن را انکار می کردند ، جمعیت تصمیم گرفت آیینی برگزار کند که ضمن رسیدگی به محرومان در سطح وسیع ، آنان را در کانون توجه همه اقشار جامعه و مسئولین قرار دهد و بدین شکل بستری فراهم آورد تا مشکلات این قشر رنج دیده ، به جد بررسی شده و برای رفعشان برنامه ریزی و اقدام اجرایی

صورت گیرد ؛ طرح « کوچه گردان

عاشق » ایجاد شد تا هیچ کس نتواند

چشم خود را بر روی واقعیت های تلخ

اجتماع ببندد و هر کسی بکوشد به

قدرت خود ، فعالیتی در جهت یاری

رسانی به آنان انجام دهد . افراد عادی

جامعه به عنوان شهروند و فراتر از آن

انسان و مدیران و مسئولان ، به عنوان کسانی که قدرت و امکاناتی عمومی در دست دارند که موظفند در مسیر زدودن محرومیت از اجتماع ، به کارش بندند .

این آیین ، برداشتی از سیره امام علی (ع) است که شبانه ، کیسه ای آذوقه بر دوش می کشیدند و خانه به خانه به دیدار مسکینان و یتیمان کوفه می شتافتند ؛ بنابراین آیین یاد شده ، در شب شهادت این بزرگ مرد بنیان گذاری شده و هر ساله برپا می گردد .

به عبارتی ، مولا علی و شیوه عمل او در زمینه رفع معضل فقر و محرومیت ، از حبس تاریخ و زمان آزاد گشت و به همه کوفه های زمانه ما تعمیم داده شد و به همین ترتیب ، روندگان راه حقیقت نیز ، یکی از الگوهای نادر بشریت را بار دیگر در کنار

خویش و در همین عصر ، بازیافتند . در واقع حسی مشترک و مسئولیتی یکسان در قبال انسان ، ابعاد زمان را در هم شکست و مردی چون علی (ع) را همراه و همقدم کسانی ساخت که در این روزگار ، همان دغدغه و رنج را دارند و می خواهند که مصائب زیستن فرزند آدمی را بکاهند و آلام او را تسکین بخشند و نجات و رستگاری بیاورند .

هزاران خانواده در فرصتی یک ماهه ، توسط تیم شناسایی جمعیت ، شناخته و ارزیابی می شوند و آدرس محل سکونتشان به دقت ثبت می شود . عده ای دیگر از اعضای جمعیت نیز به معرفی و تبلیغ طرح برای مردم ، خیرین و برخی از شرکت ها می پردازند تا اقلام در نظر گرفته شده برای هر کیسه مایحتاج را تامین نمایند .

در محلی که برای شب قدر - شب برگزاری آیین - در نظر گرفته شده است ، تمامی اقلام مذکور ، جمع آوری شده و بسته بندی کیسه ها آغاز می شود .

پس از همایش رسمی آیین « کوچه

گردان عاشق » که به گونه ای توضیح

حقیقتی است که آیین بر مبنای آن

طرح ریزی شده است ، عده کثیری

از مردم که داوطلب شرکت در برنامه

توزیع کیسه ها هستند ، همراه با

رابطین و راهنمایان تعیین شده

توسط تیم شناسایی ، به محلات محروم و معضل خیز فرستاده می شوند و کیسه ها را به خانواده های محروم شناسایی شده ، تحویل می دهند .

بسیاری کسان گفته اند که طرح هایی از این دست ، تاثیری ندارند ...

اما چه بسیار عزیزانی که نخستین برخورد نزدیکشان با چهره کریه فقر ، منقلبشان ساخت و مسیر زندگی شان را تغییر داد و امروز عاشقانه برای فردای روشن ایران می کوشند و چه دستاورد عظیمیست تغییر حتی یک انسان ... چه نتیجه ای بالاتر و زیباتر از این که یک فرد از منیت های خویش به سوی دگرخواهی قدم بردارد و با حقیقت احیا شود ؟

در قرآن آمده است که هر کس یک تن را نجات دهد ، گویی

در شب شهادت این بزرگ مرد بنیان گذاری شده و هر ساله برپا می گردد . به عبارتی ، مولا علی و شیوه عمل او در زمینه رفع معضل فقر و محرومیت ، از حبس تاریخ و زمان آزاد گشت و به همه کوفه های زمانه ما تعمیم داده شد و به همین ترتیب ، روندگان راه حقیقت نیز ، یکی از الگوهای نادر بشریت را بار دیگر در کنار

همه را نجات بخشیده است!

با این تعبیر:

کوچه گردان عاشق نه فقط آیینی برای نجات محرومان، که فراتر از آن آیینی است برای نجات انسانیت هر انسان!

■ ۲ - آیینی برای کشف یک راز!

ناگاه به پای این کوچه های پر التهاب و پر معنا رفتم و ناگاه به کوی و برزنی قدم گذاشتم که صدای قدم ها و خش خش خاک فرش این راه، مرا به التماس و به رایحه معصوم کودکان بی ادعایش نشانده. به سکوتش که انگار سالهای سال است که دیگر فریادی ندارد، به تکه های استخوان و پاره میوه هایی که انگار مدت هاست کسی از میان این خاک ها عبور نکرده، به دیواره های نیمه ای که انگار مدت هاست مردان این کوی نوای ترمیمشان را ندارند، به صدای مقطع گریه های نوزادان و کودکان گرسنه و رنجوری که انگار مدت هاست مادرانشان مقابل این زاری ها سر تعظیم فرود آورده اند...

به دخترک فال فروش می اندیشم... به او که صبح ها نان آور است و شب ها مادر، به او که پای غیرت را از خیابان های شهر من بریده و نزد حمیتش، مردانگی من چه اندازه ناچیز می شود، به داستان دخترک... به داستان خشن اما فرشته وار دخترک که صبح ها برای لقمه ای نان، با بی رحمی خیابان ها، پنجه در پنجه می افکند و شب ها نوازشگر گونه های برادر کوچکش می شود... به صدای او می اندیشم که صبح ها، لابه لای آهن پاره ها با گرفتگی تمام، به تبلیغ فال اند و شب ها با آن ظرافت اهورایی، لالایی پرعطوفتی می شود برای برادر...

نمی دانم چرا هیچ گاه نتوانستم نگاه دخترک را به کاغذ بنشانم، نمی دانم چرا هیچ گاه نگاه دخترک را به اندازه همه سال های سنگینی اش نتوانستم بر خود تحمل کنم. نمی دانم؛ نمی دانم این خشکی نافذ و این اندوه پشت پرده چرا هیچ گاه لبهای خشکیده او را از رنج به هم نیاورد و هر روز طراوت چشمان او بیشترند و بیشتر. او از کدام چشمه، چشمانش را همیشه

چنین زلال نگاه می دارد و چنین پر مهر لبخند می زند؟ مگر او تا کجا توان ایستادن دارد که همه دنیا را با همه رنج ها و محنت ها و همه ناراستیش، یکجا و تنها با یک کلام به سان ابری دست می گیرد و به قله دنیا می ایستد و با قدرت تمام؛ اشک می ریزد و اشک می ریزد و اشک می ریزد...؟

سوگند به آسمان، سوگند به آنچه خدا انسانش نامید؛ سوگند به نور، سوگند به احساس و سوگند به خود خدا که این منم که مهجورم و این منم که دخترک باید داستان اندیشه ام را بگیرد و مرا پایه پای همه رنج هایش ببرد و بیاموزد مرا که خوشه گندم این دنیا بهای آموختن است. که خوشه گندم دنیا سراسر دانستن و دانستن است و من هیچگاه ندانستم که کجای دنیا ایستاده ام.

آری؛ اکنون باید بدانم... باید بدانم که همه سنگینی هایی که می نالم از آن، گاه پر کبوتری است که من از نادانیم فولاد آبدیده اش می کنم. باید بدانم که من ایمانم را نه از سر عشق، که به عادت برگزیدم. باید بدانم که این مرکب دوار چرا مرا به بند زمین کشید و چرا مرا برگزید؟. گاهی با خودم می اندیشم که باید کاری کنم. باید برخیزم و فریاد زنم، باید نشان دهم که من شریفم و منم راهدان خلقت. گاهی با خودم می گویم چرا باید چنین سرنوشتی را می پذیرفتم؟ و گاهی به تکرار آیات وجود دوباره هوای هوس می کنم. دوباره به پایگه آغازین نفسم می رسم. اما دخترک همیشه می دانست که چرا خودش اینگونه است. دخترک از رازی خبر داشت که من نمی دانستم. دخترک چیزی می دانست که من نمی دانستم چیست. او انگار هنوز از اوضاع خودش با خبر نبود. انگار نمی دانست هیچ چیزی در دنیا ندارد، هیچ کسی را جز برادر کوچکش ندارد، انگار نمی دانست...

چند سال گذشت و دخترک هشت ساله دیروز ما، بزرگ تر شده بود و تمام این مدت با او همراه بودم. منی که همیشه به دنبال آن راز دخترک بودم، هفته ای چند بار به سراغش می رفتم؛ رازی که حسرت طعم زندگی را بر ما جا گذاشت و مجنون وار مرا به دنبال خود کشاند. روزی که برای دانستن راز دخترک، بلندی ها و پستی های محله های مظلوم را بالا و پایین می رفتم، نمیتوانستم تصور کنم که میانه های راهم



کسی می آید و دستم را می گیرد و می گوید: من نیز هستم ! چون تو ، به دنبال گم گشته سالهای نبودنم می گردم . بیا همقدم شویم ! گفتم من فقط سوال دارم و او گفت : من نیز پر از پرسشیم ! مگر زندگی چیز دیگری هم هست؟ ... این گونه یکدیگر را یافتیم .

همراه شدیم و اندک اندک همه آنان که در پی راز دخترکان و پسرکان استوار کوچه های درد بودند ، یکدیگر را یافتند و همراه شدند . با هر کلام و زبانی . تا جایی که دست های خالی مان را به آسمان گرفتیم و از آسمان خواستیم و خدای آسمان داد . تا جایی که همیشه دست های همراهی هایمان بود که امید بخش لحظه های گرفتگی می شد . تا جایی که فقط خود خدا بود که می خواستیمش تا بیاید و دستانمان را بگیرد و روی خاک بنشیند و قصه راز دخترک را بگوید .

خدا گفت : این دست هایی را که در روز غربت به یکدیگر دادید ، باور کنید ! این همان عهد من است که نه کوه یاری تحملش را دارد و نه آسمان . این شمايید که با عهد مهر و ایمان ، تنها شایستگان این امانتید . آگاه باشید که راز دخترک ، راز من است و راز من فقط نزد من است . . .

پس تا ابد به دنبال راز من بگردید در دخترک

و ما ده سال پیش ، خواستیم با آیینی از شور و شعور ، با آیینی از ایمان و عشق، به دنبال راز خدا و راز دخترکان و پسرکان دردمند شهر بگردیم و این چنین جای پای معصوم آنان را در پهنه سیاه و تاریک و در تنگی احساس و اندیشه این شهر ، با گام های غریب خودمان به نیت قربت اندیشه پر کردیم و همراهشان شدیم ؛ در این شب ها به کوچه زدیم تا به عهدمان پایبند بمانیم . . . :

آری ! ... این گونه هر یک از ما ، کوچه گردی عاشق شدیم
... « کوچه گردان عاشق » شدیم !



۳ - اخلاق کوچه گردانی از دیدگاه فلسفه و جامعه‌شناسی

علی رضایی

برداشت‌مان از کلمات بمانیم، بلکه می‌خواهیم مفهوم اخلاق را از ابعاد گوناگون بدانیم. به همین سبب شاید بسیاری بر این اعتقاد باشند که فلسفه یا جامعه‌شناسی تعبیری جور دیگر از تعبیری که اینجا بیان می‌گردد، دارد که ضمن صحیح دانستن این امر، دلایلی نیز بر این اصرار به اینگونه تعبیر موجود در اینجا دارم که البته در این مقال نمی‌گنجد. آنگونه که گفته شد مقدس را وجهی اخلاقی می‌شمارند و نا مقدس را غیر اخلاقی. پس در مفهوم فلسفه دینی چنین تعبیری از تقدس و اخلاق رابطه‌ای بسیار نزدیک دارند. ما به این تعبیر بسنده می‌کنیم که: «مقدس و نا مقدس دو شیوه بودن در جهان‌اند، دو موقعیت که انسان در دوره تاریخ خود پذیرفته. این روش‌های بودن در جهان فقط مربوط به تاریخ ادیان یا جامعه‌شناسی نیستند. نهایتاً شیوه‌های مقدس و نا مقدس بودن منتهی به موقعیت‌های متفاوتی هستند که انسان در کیهان تسخیر کرده است. از این رو این روش‌ها هم به فیلسوف و هم کسی که در جستجوی کشف ابعاد ممکن وجود انسان باشد مربوط می‌شود. انسان جوامع سنتی مسلماً یک انسان مذهبی است، اما رفتارش بخشی از رفتار کلی نوع بشر را تشکیل می‌دهد و از این رو به مردم‌شناسی فلسفی، به مکتب اصالت‌پدیده و به روان‌شناسی نیز مربوط می‌شود».

ما خود می‌دانیم اگر تعبیری از فلسفه کنیم می‌توانیم به این مساله هم بپردازیم که فلسفه یعنی هر آنچه به جامعه‌شناسی (به معنای فیزیک اجتماعی) و روان‌شناسی (به معنای بررسی جزئی و نادیدنی پدیده‌ها) مربوط نمی‌گردد.

پس فلسفه اخلاق و اخلاق‌گرایی یعنی مفهومی از یک پدیده اخلاقی بدون احتساب کارکرد اجتماعی‌اش، به عنوان مثال در یک تعبیر فلسفی از اخلاق، به مفهوم فلسفی یک عنصر واحد مانند ماه می‌پردازیم. «ماه بر عکس خورشید (خورشید همواره همچنانکه هست باقی می‌ماند و هرگز معروض و هیچگونه «صیروت» نیست) اختری است که پر و کاسته می‌شود و ناپدید می‌گردد. کوکبی است که زندگانی‌اش تابع قانون جهانی کون و صیروت، ولادت و مرگ است. ماه درست به سان انسان سرگذشتی دردناک و غم‌انگیز دارد. زیرا فرتوتی‌اش چنانکه فرتوتی آدمی با مرگ پایان می‌گیرد، اما در پی

بررسی چند بعدی هر مساله و پیدایش نتایج مختلف در باب مسائل گوناگون اجتماعی، هر یک منظری را در جامعه برای تحقیق و پژوهش باز می‌کند که نشان می‌دهد ذهن‌های مختلف با دغدغه‌های متفاوت هر کدام به دنبال پاسخی هستند که مقابل سوالشان قرار می‌دهند و با همین فن شاید مطلق علمی گامی به پیش می‌نهند. از جمله این کنکاش‌ها و سوال‌ها می‌توان به بعدی زیر مجموعه‌ای از این مساله یعنی اخلاق دست یافت و بیشتر به عمق آن پی برد. در مقایسه اجتماعی اخلاق، شاید تا آنجا که اخلاق را عامل حاکم بر جامعه و ذهن جامعه بدانیم، همسنگ با فرهنگ و هنجارها تلقی کنیم اما یکی از بزرگترین خیانت‌هایی که ممکن است به اخلاق وارد کنیم همین است. برداشت‌های هم‌نهشتی اخلاق با فرهنگ و اخلاق با هنجار. این تساوی، به طور مطلق ناصحیح و خیال‌پردازانه نیست. یعنی تا جایی که فرهنگ‌ها به پای اخلاق رسند هیچ تضادی ایجاد نمی‌کند اما این معادله وجهی یک شرطی است که نباید اخلاق را به پای فرهنگ‌ها به اجبار نشانند و به اصرار برابر کرد. که چنین امری حتی باعث می‌گردد در یک جامعه در هر دوره چند ساله، به یک اخلاق جداگانه احتیاج باشد و متولیان اخلاق باید هر از چندگاهی تجویزی از اخلاق لازم برای زمان معاصرشان کنند. در این متن به بررسی فلسفه اخلاق می‌پردازیم و کارکرد آن در دین و سپس نتیجه حاصل از اخلاق دینی در اجتماع و در پدیده‌های اجتماعی چون طرح کوچه گردان (در واقع منظورمان از پدیده اجتماعی، اتفاقی است که باعث مرآوده عقلانی گروه‌های انسانی می‌شود). اگر بخواهیم از اخلاق تعبیری داشته باشیم که ما را به کنه مقصودمان از اخلاق نزدیک کند باید همان تعبیری را به کار ببریم که در سه حوزه مجزا (البته با اشتراک‌های زیادی) از علم قرار می‌گیرد یعنی: جامعه‌شناسی، فلسفه و روان‌شناسی. چنان که تعبیر اخلاق در فلسفه یعنی آن چیزی که جهان را به سوی امری مقدس رهنمود می‌کند. نمی‌خواهیم در معنای کلمات یا

این مرگ رستاخیزی هست . فضایل ماه را نه از طریق تلاش های تحلیلی فکر ، بلکه به اشراق و شهود کشف می توان کرد . ماه در کلیت ، تمامیتش ، بیش از پیش از پرده برون می افتد . تمثیلاتی که ذهن بشر کهن می افزایش ، از دولت سر رمز ها ، همنا می گردند ؛ به عنوان مثال ، ماه پدیدار و نا پدید می شود حلزون شاخک های خود را می نمایاند و پنهان می کند . خرس غایب و دوباره ظاهر می گردد . حلزون بدین اعتبار مجلای قداست ماه می شود همچنانکه در مذهب کهن مکزیکیان، خدای ماه ، محبوس در صدف حلزون نمودار شد.» رمز های ماه و آب ؛ ماه و باروری ؛ ماه و گیاه ، همه نشان از یک اعتقاد به مفهوم مذهبی و دینی ماه است . توضیح بیشتر در این باب نتیجه ای به بار خواهد آورد که ما را از بحث اصلی خود دور می سازد ، اما این توضیحات همه نشان از یک فلسفه بود . فلسفه ای که در آن به قداست اشاره دارد ؛ قداست ماه . ما با این مثال نشان دادیم که در طبیعت یا کل آفرینش عناصری هستند که مقدس اند و با توجه به آنچه در گذشته ذکر کردیم همه مقدسات اخلاقی اند . پس مذهب ایمان به ماه یا خدای ماه می تواند یک مذهب اخلاقی باشد . باز پا را فراتر می نهیم و به این نتیجه می رسیم که فلسفه وجود هر مذهبی برای اخلاق است و هر مذهب تا آنجایی اعتبار دارد که مروج اخلاق باشد و نیز هر اخلاق تا آنجایی معتبر است که اعتبارش را از مذهب گرفته باشد . این یک اصل فلسفی را برای ما می سازد . اصل اعتبار اخلاق و مذهب به واسطه یکدیگر . می توان با این اصل که شرط لازم هر مذهب ترویج اخلاق است ، به این نتیجه رسید که فلسفه وجودی پیامبر در هر مذهب نیز همین است ؛ ترویج اخلاق و اخلاقیات به عنوان میزان و معیاری برای سنجش رفتار اجتماعی و حتی فردی . وجود ابراهیم معیاری برای سنجش ایمان اسماعیل (در نقش معیار فردی) ، وجود موسی و عیسی معیاری برای قوم یهود و بنی اسرائیل و وجود محمد معیاری برای عرب تازی و ... ما در اینجا به مفهوم شریعت و کارکرد آن در چگونگی استقرار اخلاق نیز می رسیم که به طور مختصر به آن می پردازیم . اینکه شریعت ابزاری است برای نشان دادن اخلاق و مفاهیم الهی و انسانی در هر جامعه با توجه به شرایط زمانی هر جامعه . در این زمینه هگل نیز به ایراد نظریاتی پرداخته و

شریعت را تعریف می کند و برداشت بسیاری از متفکرین از شریعت طبق اصل فلسفی هم اندیشان هگل است که می گوید: نا متناهی به دو نا متناهی نیک و بد تقسیم می شود . پس شریعت نیز چنین است و شریعت را می توان به دو شریعت خوب و بد تعبیر کرد . این تحلیل از آنجایی آغاز می شود که یک اختلاف نظر عمیق میان دو گروه وجود دارد: «از یک سو ، کسانی که می گویند برتری یک مذهب از تشریحی بودن آن و تبدیل شدنش به شریعتی مستقر بر می خیزد و از سوی دیگر ، کسانی که معتقدند تشریحی بودن یک مذهب و تبدیل شدنش به شریعتی مستقر را نشانه آشکار فساد و تباهی آن می دانند» .

البته هگل چنین عقیده ای ندارد به همین سبب هم بحث شریعت خوب و شریعت بد در این میان راه سومی شد تا بتوان بیشتر به فاصله میان این دو آگاهی یافت . و در واقع هگل همان راه سوم را بنیاد می نهد راهی که نه چنان مطلق تشریحیست نه مطلق اخلاقی (باید این را هم بدانیم که اسلام بین شریعت و اخلاق منافاتی را احساس نمی کند و بررسی ما از منظر هگل است) هگل مذاهب را به دو قسم اخلاقی و تشریحی تقسیم می کند و نظر خود را میان آن دو . مذهب اخلاقی را چنین تعریف می کند که عیسی مردم را به فضیلتی آزاد و خود خواسته دعوت می کرد و معجزات و اعمالی از این گونه به بنیاد تعالیم مسیح باز نمی گردد . و مذهب تشریحی یعنی آنگونه ای از مذهب که فقط به ظواهر اعتنا می کند و برای رعایت اخلاق دینی، آنها را باید تکرار کرد و به جا آورد . در این مفاهیم دیدگاه های بسیاری را می توان عنوان نمود که در واقع این شریعت دینی زمانی که از مسیر و فلسفه اصلی خود خارج می شوند جنبه ای کاملاً انفعالی پیدا می کند و به جای آنکه تصدیقی بر تثبیت مفاهیم دین گردد، خود باعث اضمحلال یک دین می شود تا آنجا که شریعت اصل دین و اخلاق و مفهوم جنبه ای کاملاً فرعی و حتی اضافی پیدا می کند . در هر دینی تکیه متعصبانه بر مفاهیم نادرست تشریحی این خطر را ایجاد می کند از مذاهب اولیه و توتمی گرفته تا یکتا پرستان و حتی مسیحیان و مسلمانان امروز . یکی از دلایل وجود فرق مختلف در اسلام همین اصل است که این فرقه ها در جنبه

شریعت با یکدیگر تضاد و تعارض دارند و از طرفی هر کدام مدعی اند که در اصل به وجود یکتای الهی ایمان دارند و اصول دینی خود را بر پایه قرآن گرفته اند که این خود جای سوال بسیاری را در بین اندیشمندان باز گذاشته که آیا تنها تفاوت این فرقی آیا همین است و اصلاً چرا باید چنین تفاوت‌هایی وجود داشته باشد؟ این تضاد تشریحی آیا جنبه یا نمود اجتماعی نیز دارد و اگر دارد مزیت شریعت‌ها نسبت به هم چیست؟ آیا در اقتصاد و اجتماع تاثیر دارد یا فقط جنبه ای عبادی دارد؟ این شریعت‌های متفاوت از کجا آغاز شد و چرا آغاز شد؟ چه کسانی از این تضاد بهره می‌گرفتند و چرا مردم در لحظه آغاز این تضاد تشریحی، در مقابل آن سکوت کردند؟ آیا اصلاً مردم از روند ایجاد این تضاد‌ها مطلع بودند یا اینکه اصلاً طرفداری اصلی از این تضاد به خود مردم عصر بر می‌گردد؟

ما با ذکر این مسائل عنوان کردیم که شریعت عاملی است در جهت اخلاق و اخلاق عامل رشد و ارتقای انسانیت و مذهب مروج اخلاق و پیامبران نمایندگان مذهب. فلسفه اخلاق همین است: هر عاملی که به اخلاقیات فردی و اجتماعی انسان کمک می‌کند تا مراحل رشد و تکامل معنوی پله پله طی شود و به مرحله اوج نزدیک گردد که می‌توان این مرحله اوج را رستگاری نام نهاد.

تمام مطالب ذکر شده تا کنون پیش درآمدی است بر این امر که باید بدانیم در همه مذاهب و ادیان، بنا بر اثبات‌هایی که صورت گرفت، پذیرفتیم فلسفه آموزه‌ها، کمک به اخلاق و رشد انسان است. ما می‌خواهیم به این اثبات برسیم که هر عاملی که به این اخلاق کمک کند، برای نوع انسان از دیدگاه وجدان، ضروری است و انسان بنا بر احساس مذهبی (از نوع صحیح و منحرف نشده) باید به اخلاق و نتایج عوامل منتهجه به اخلاق بپیوندد. سالهاست که مراسم و آیین‌هایی در مذاهب مختلف در حال اجراست، پس باید به این آیین‌ها پیوست و دین خود را به کائنات و انسان ادا کرد. آن دین کمک به اخلاق است. ما همه این مباحث را بیان کردیم تا به مقصود اصلی خود برسیم. این متن در جایگاه یکی از طرح‌های جمعیت امداد دانشجویی - مردمی امام علی (ع) قرار گرفته و آن طرح «کوچه گردان عاشق» است. اما نمی‌خواهیم بی‌دانستن و

بی فکر، خود را نمایان در طرح کنیم؛ بلکه ما می‌خواهیم از صورت صحیح آن یعنی علم و منطق و فلسفه بدان بپردازیم و بگوییم که کوچه گردان، یک آیین اخلاقی است و تاریخ اثبات کرد که دیدگاه فلسفه اخلاق یک دیدگاه اصیل و پر معناست تا جایی که هر انسانی باید اخلاقی شود و باید به عوامل تثبیت کننده اخلاق در جهان کمک کند. ما در این منزل به فلسفه اخلاق کوچه گردانی اشاره کردیم. اما آیا چنین حرکت‌های اصیل و پر معنایی فقط جنبه فلسفه و اندیشه و ما ورا دارند؟ پاسخ آن به کلی روشن است و آن این است: نه! اگر ما فقط فلسفه و اخلاق را عامل محرک انسان به سمت پیشرفت و مسئولیت بدانیم، در واقع بیشتر از هر چیزی کوتاهی کردیم زیرا که کارکرد‌های اجتماعی و منطقی و فیزیکی یک انسان را در نظر نگرفتیم و از طرفی اجتماع را با همه وسعت و پهنای کارکردش در نظر نیاوردیم و این یعنی پا گذاشتن روی همه فعلیت‌های اجتماعی.

در این بحث احتیاج به مقدمات و توضیحاتی است که دیدگاه اجتماعی و کاربردی دین را بدانیم و از طرفی بدانیم که یک مذهب چگونه می‌تواند خود را هم پای یک علم اجتماعی برای درمان و پیشگیری از حوادث و معضلات سازد. پس در ابتدا، به توضیح کارکردگرایی که از اصول جامعه‌شناسی است، می‌پردازیم و سپس وارد بحث می‌شویم. برای این کار باید فیزیک اجتماعی نیز تعریف و درک گردد.

در بررسی مفهوم جامعه‌شناسی به عنوان آخرین علمی که ظهور می‌کند اما در عین حال مهمترین و پیچیده‌ترین همه علوم است (اگوست کنت ۱۸۵۷-۱۷۸۹) دو دیدگاه کاملاً مستقل (در ظاهر) وجود دارد که باید آنها را به درستی شناخت:

دیدگاه اول: جامعه‌شناسی یعنی مطالعه اقوام و منش‌ها و بررسی نوع ارتباط‌های اجتماعی و بررسی رفتارهای جمعی دسته از افراد ساکن در یک جا. این مطالعه به پیش بینی رفتارهای جوامع انسانی نیز کمک می‌کند. هرچند از نگاه «بروس کوئن» وظیفه یک جامعه‌شناس هیچ‌گاه پیش بینی آینده نیست و فقط موظف است شرایط کنونی یک جامعه را تحلیل و حل‌جی کند اما در عین حال مطالعات اقتصادی و برنامه ریزی فرهنگی و شهری که از گرایش‌های علوم انسانی

محسوب می شود، خواه یا ناخواه مدیون زمینه سازی های پیش بینی مدارانه علوم اجتماعی به خصوص جامعه شناسی و مردم شناسی اند. در بررسی جامعه، عوامل بسیاری مورد مطالعه قرار می گیرند؛ رفتار فردی و چرایی آن. مذهب، انحرافات (از هر نوع) و ... و در همه اینها، هدف آسیب شناسی برای کاهش کمبودها و افزایش کارکرد هاست.

دیدگاه دوم: این دیدگاه (که البته دیدگاه اول نیز زیر مجموعه ای از آن است و در اصل به خاطر اینکه فراموش شده که این دیدگاه همان است، به طور مجزا عنوان می شود) در ظاهر بسیار متفاوت است با آنچه ما تصور می کنیم نسبت به جامعه شناسی. این دیدگاه بسیار به «اگوست کنت» نزدیک است. به همین دلیل هم اصطلاح «فیزیک اجتماعی» را برای آن در نظر می گیرد. کاربرد کلمه فیزیک، کاملاً نشان دهنده این است که ما در این دیدگاه، از جامعه شناسی یک پدیده واقعی را انتظار داریم نه یک پدیده آرمانی و روانی. یعنی هر عاملی که کاملاً محسوس و قابل لمس و رویت باشد. در واقع ما در جامعه شناسی با «هست ها» کار داریم نه با «باید باشدها». این تعبیر را اگر گسترش دهیم به نقاط ظریف و نکات جالبی می رسیم که تفصیلاً باید به آن پرداخت که از تفصیل آن در اینجا خودداری می کنم. اما جامعه شناسی دین به این دیدگاه مربوط است و اصلاً از این نوع نگاه گسترش یافته. ما در جامعه شناسی دین به ماورا و مقدسات از جنبه روانی و اعتقادی (به طور مطلق) کاری نداریم. بلکه به دین به عنوان عاملی می نگرییم که وجود دارد و تاثیر گذار است، اما به اینکه تاثیر مثبت دارد یا منفی و قضاوت آن اینجا نمی پردازیم. روانشناسی چون «یونگ» دین را جزو جدایی ناپذیر زندگی افراد می داند و در تحلیل های روان شناسانه اش تاثیر مثبت و به سزای دین را در درمان بیماری های روانی، نمی تواند کتمان کند. اما همان طور که گفتیم این یک دیدگاه روانی است. در جامعه شناسی، خوب یا بد بودن دین از خوب یا بد بودن تاثیر اجتماعی اش، نشات می گیرد. اگر دین همبستگی اجتماعی را ارتقا دهد و عامل رشد جامعه انسان مدار گردد، خوب است و اگر چنین نیست، پس بد است. به همین راحتی (همین جاست که عده ای جامعه شناسی را خشک و یک کلام می دانند).

جامعه شناسی دین، ادیان و تاریخ ادیان مختلف را بررسی می کند (بررسی نمادها اسطوره های دینی را هم تا جایی که به فلسفه خود مربوط می داند، انجام می دهد) و در موارد بسیاری به کاربرد بسیار مثبت دین اشاره می نماید. یعنی پس از بررسی فیزیک دین (یعنی ظاهر اجرا) به این نتیجه می رسیم که دین باعث همبستگی، اتحاد و انگیزش اجتماعی می گردد. اینکه در تاریخ، دین و آموزه های اخلاقی اش، باعث می شود مردم احساس قلبی بهتری نسبت به یکدیگر داشته باشند، اینکه دین باعث می شود روابط وحدت مدار بین مردم یک جامعه بیشتر شود، اینکه دین باعث کاهش به سزایی در وجود انحرافات اجتماعی (و فردی) می گردد، نتیجه ای جز آرامش اجتماعی به بار نخواهد آورد و این هدف نهایی همه ملت هاست: رستگاری اجتماعی، امنیت روانی و عدالت اجتماعی. «دورکهم» در این باب، با باز کردن مبحث «تقسیم کار اجتماعی» از سمتی جزئی تر می نگرد و مقصودش از تقسیم کار، ارتباطات اجتماعی و پیوستگی است که در اثر مشاغل بوجود می آید. او دین را یکی از عواملی می شمارد که باعث این پیوستگی می گردد. این نظریه بسیار به کارکردگرایی نزدیک است. کارکردگرایی یعنی تحلیل عملکرد یک پدیده، در قیاس با دیگر اجزای مرتبط و متصل. یعنی به طور مثال بررسی عملکرد قلب در بدن با توجه به عملکردش و تاثیرش بر دیگر اعضا و اینجاست که می توان گفت قلب خوب کار می کند یا نه. یعنی تا جایی که دیگر اعضا از پمپاژ درست خونس بهره ببرند خوب است و در غیر این صورت نه. ما برای دین هم همین را می گوئیم. کارکرد دین در اجتماع چیست؟ آیا تاثیر انقلابی در جهت کاهش فقر دارد؟ آیا تاثیر اقتصادی در راستای عدالت دارد؟ آیا با آموزه های اخلاقی اش، تاثیر وحدت بخشی بین مردم یک جامعه دارد؟

همه اینها انتظارات یک جامعه سالم از دین است. جامعه ای که کنش ها و واکنش هایش در یک تقابل (و تکامل) صحیح و کاربردی قرار بگیرد. این یعنی اخلاق اجتماعی و کاربرد امر اخلاقی در میدانی قابل لمس و فیزیکی به نام جامعه. اخلاق اجتماعی تنها امید یک جامعه برای رهایی از تحجر فرهنگی و تعصب قومی است. زیرا رشد اخلاق گرایی باعث می شود

معیار سنجش عملکردهای یک جامعه به عیار کارکرد و خدمت رسانی ملی و مسئولیت پذیری سنجیده شود، نه عوامل قبیله ای و تعصب فکری و انحرافات عقیدتی. اخلاق پاسخگوی همه سوال ها و راه برون رفت همه بن بست های اجتماعی است. زیرا اخلاق حکم قانون نانوشته ای را دارد که به جای نشستن بر عقل ها، بیشتر به قلب ها می نشیند و حکم قلب ضمانت اجرایی بیشتری دارد تا حکم عقل (خواننده خود حتما می داند این توصیفات شاید کمی بزرگنمایی باشد برای درک بهتر موضوع و مطلق نباید برداشت شود). اخلاق در متون حقوق هر جامعه ای به طور قانون تدوین شده، اما اجرایی شدنش هم اهرمی می خواهد به نام مجازات؛ بدین ترتیب است که اخلاق قلبی که نشان از تعهد فردی افراد است را پر کاربردتر می دانم و این نوع اخلاق است که بسیار پر بها تر از اخلاق حقوقی و عقلی و گاهی هم تحمیلیست، هرچند هر دو در ظاهر نتایج، به یک صورت خودنمایی کنند.

از طرفی اخلاق قلبی، نتایجی پایدارتر دارد. زیرا که تماما در روح و جسم معتقدینش نفوذ کرده است. ولی اخلاق عقلی و حقوقی با عوض شدن قوانین و هنجارهای یک جامعه، به راحتی ممکن است رنگ ببازد و جای خود را به اخلاق دیگری دهد (بنا بر نیاز زمانه). اخلاق به ذات نسبی است و هر امر نسبی هر لحظه امکان تغییر دارد (هم اصلاح، هم انحراف) به همین جهت هم افراد و متولیان فرهنگ هر جامعه انسانی، باید بکوشند خود نیز بیشتر به نسبتش (تغییر پذیری در جهت انحراف) نیفزایند. دگرگونی معیارهای اجتماعی اخلاق در هر جامعه، خسارت های بسیاری را وارد می کند و موظفیم در راستای ترویج اجتماعی اخلاق برآییم نه تخریب.

از این فراخور است که معتقدم هر امر اجتماعی که به رشد اخلاق اجتماعی و همبستگی (به عقیده دور کهیم) و آرامش اجتماعی (به عقیده دور کهیم) کمک می کند، باید پر ارزش نگهداری شود. حال این امر می تواند از یک آیین مذهبی شروع شود تا یک مسابقه ورزشی ملی. با این حساب اگر به آیین اخلاق مداری چون «کوچه گردان عاشق» نگاه کنیم، به سادگی در می یابیم که فعالیتی اجتماعی با هدفی مذهبی و ملی در راستای خود سازی فردی و اجتماعی، با مشارکت کنندگان موثری مانند

دانشجویان، دانشگاهیان و سایر اقشار اجتماع، تا چه حد ارزش برپایی، امتداد و استقبال دارد.

■ کتابشناسی:

جامعه شناسی - آنتونی گیدنز
توتم و تابو - زیگموند فروید
مقدس و نا مقدس - میرچا الیاده
رساله در تاریخ ادیان - میرچا الیاده
استقرار شریعت در مذهب مسیح - فردریش هگل



سال ۸۷ - همایش آیین «کوچه گردان عاشق»

۲۱ رمضان ، فرهنگسرای بهمن

اعضای جمعیت و تعدادی از فرزندان خانواده های تحت پوشش ، برای مبارزه با معضلات اجتماعی با مولا علی ، پیشوای انسان های مسئول و آزاده برای مبارزه با معضلات اجتماعی پیمان می بندند .



■ وقتی خفاش شب را در گور نهادند ، شارمین میمندی نژاد(موسس جمعیت) ، این یقین را داشت که هرگز فراموشی نخواهد گرفت ؛ در خود فریاد کرد :
« تو در گور سردت آرام گرفتی ، اما من از امروز دیگر در هیچ گوری آرام نخواهم گرفت »!

چگونه فراموش می کنیم ؟ علیرضا دشتی - مرتضی کی منش

خفاش شب تهران: به هیچکس بدهکار نیستم و از کسی هم طلبکار نیستم و از همه طلب بخشش دارم !
غلامرضا خوشروی یا خفاش شب ، در اولین روز از آذر ماه ۱۳۴۳ در قوچان به دنیا آمد.

او از ۱۷ سالگی در شهرهای مختلف استان خراسان ، کارهای خلافکارانه اش را با سرقت خودرو آغاز کرد. چند ماه بعد به اتهام ۱۵ فقره سرقت دستگیر شد. غلامرضا خوشرو این بار با قید ضمانت آزاد شد؛ اما موظف شده بود که بیست و پنجم هرماه خود را به دادگاه معرفی کند. او بعد از چند ماه به تهران رفت و در آبان ماه سال ۶۴ در تهران با دختری ۱۷ ساله آشنا شد و از او خواستگاری کرد. منیژه وقتی به خانه غلامرضا رفت با رفتار خشن و غیرانسانی او روبه رو شد و پس از مدت کوتاهی از خانه او گریخت و از دادگاه تقاضای طلاق کرد. دادگاه براساس شواهد مختلف مبنی بر اینکه غلامرضا خوشرو، جوان ۲۱ ساله اقدام به آزار و اذیت و شکنجه نوعروس جوان می کند، حکم طلاق را صادر کرد.

در این زمان بود که غلامرضا خوشرو به خراسان بازگشت و بار دیگر سرقت های خود را آغاز کرد. غلامرضا هر بار پس از چند سرقت دستگیر می شد و هر بار نیز با یک نام جعلی خودش را به مأموران معرفی می کرد و این مسأله باعث شده بود که سوابق او در دادگاههای مختلف استان خراسان به نام های مختلف ثبت شود. در سال ۱۳۷۱ بار دیگر غلامرضا خوشرو به تهران آمد . او با پوشیدن لباس سیاه و سرقت یک خودرو، اقدام به مسافركشی کرد. او پس از سوارکردن دختران جوان و زنان ، آنان را به محل خلوتی می کشاند و در فرصتی مناسب با استفاده از یک چاقو آنان را مجروح کرده و سپس به طرز وحشتناکی به قتل می رساند. خفاش شب های تهران پس از چند بار محاکمه ، سرانجام از سوی قاضی جنایی تهران به ۹ بار قصاص نفس در خصوص قتل ۹ زن و دختر و همچنین درخصوص زنای عنف به یک بار اعدام محکوم شد و سحرگاه روز ۲۲ مردادماه سال ۷۶ پس از تحمل چند صد ضربه شلاق ، به پای چوبه دار رفت . عجیب آن که غلامرضا زیر ضربات سهمگین شلاقی که توسط برخی از اولیای دم بر تنش می نشست ، گاهی سر بلند می کرد و با پوزخندی می پرسید :
خسته نشدی ؟!



هفت سال بعد ...

پنجشنبه ۲۷ اسفند سال ۱۳۸۳

ساعت ده صبح ، محمد بسیجه معروف به بیجه ، پس از تحمل ۱۰۰ ضربه تازیانه به دار مجازات آویخته شد.

باد پیکر بی جان و زخمی محمد بیجه را تکان می داد. فریادهای و کف زدن های مردم ، توجه عکاسان و خبرنگاران را به خود جلب کرده بود. طناب آبی رنگ دور گردن قاتل ۲۲ کودک گره خورده بود .

محمد بیجه در زندگی ، خانواده و اجتماع سالمی ندید . پدرش در سن ۱۵ سالگی او را از خانه بیرون کرد و قبل از آن زمان نیز ، مراقبت خاصی بر فرزندش نداشت . مادر محمد بسیجه زمانی که او سه ساله بود فوت کرد و او تحت نظر نامادری خود که مرتب وی را کتک می زد ، بزرگ شد و حتی مدرسه نیز جایی برای او نداشت (به قول خودش به دلیل این که نیم نمره کم آورده بود، از مدرسه اخراج شد) . محمد در ۱۲ سالگی مورد تجاوز مرد بزرگ سالی قرار گرفت . این اتفاق تاثیر مهیبی بر روح و روان او به جای گذارد .

بیجه بی سواد بود و بعدها در بررسی ها مشخص شد که وی در مغازه آهنگری و ریخته گری کار می کرده و با سود و ترکیبات شیمیایی آشنایی داشته . وی قبل از این که به بزه دیدگان تجاوز کند ، آنها را با سنگ ترازو مضروب می ساخته و بعد در حال جان دادن مرتکب این عمل می شده است. او پس از تجاوز به کودک ، جسد را می سوزانده یا در کنار جسد حیوان می انداخته است.

محمد بسیجه (بیجه) : فقط می خواهم مردم مرا ببخشند و برایم دعا کنند .

یکی از خبرنگاران که برای مصاحبه با بیجه در روز اعدام حضور داشت ، این گونه نقل می کند : « دست تکان داد. مثل پسر بچه ای که سوار قطار شده است و از خانواده اش خداحافظی می کند. در چشمانش خواب نبود. انگار عادت داشت به زود بیدار شدن. از در اتاق دادستانی که گذشتم، نگاهم کرد. انگار من را از روز دادگاه به خاطر داشت. نگاهش مهربان بود ؛ انگار نه انگار که قاتل ۲۲ کودک بوده است . وقتی از او پرسیدم خبر داری قرار است اعدام شوی؟ ، آرامش در چهره اش موج



می زد . گفت: نه. وقتی از خواب بیدارم کردند، فکر کردم دوباره به داسرا می برندم. اما وقتی نگاه مأمور را دیدم، فهمیدم وقت اعدام است. به پاهایم پابند زدند. پرسیدم کجا می رویم؛ گفتند فقط شلاق می زنند .

اما من مطمئن بودم که من را برای اعدام می آورند . پرسیدم: چرا به اینجا رسیدی؟

فکر کرد. انگار جملات از قبل حفظ شده ای را می خواهد به خاطر آورد: سه دلیل داشت. اول: فقر، دوم: کتک های پدرم، سوم: اتفاقی که در بچگی برایم افتاد .

پرسیدم: دلت نمی خواست به جای اعدام، آزاد می شدی؟
گفت: نه، فقط دلم برای برادرهایم تنگ شده اما خیلی خسته ام. دلم می خواهد زودتر بمیرم. من زن و بچه نداشتم که نسبت به آنها تعهد داشته باشم.

پرسیدم: پشیمان نیستی؟

گفت: پشیمانم، دیشب نمی دانستم که امروز اعدام می شوم اما نامه ای برای خدا نوشتم و از او خواستم که من را ببخشد. حالا احساس می کنم سبک شده ام.

این که چنین افرادی با ایمان و با جرأت، این چنین در بین مردم داغدار و عصبی، قدم برمی دارند و با اطمینان و آرامش سخن می گویند و هرگز در رفتار خود شکی در دل راه نمی دهند، بسیار تکان دهنده است، چرا که انگار در زندگی، رنگ و بویی جز تجاوز و جنایت ندیده و اساساً برای تحقق جهنم موعود بر روی زمین، رسالت خود را به انجام رسانده اند!

وقتی ما خوش خیالانه چشم بر تلخی های زندگی دیگران بندیدیم و با آرزوهای بی پایان، بهشتی از اوهام برای خویش

بیافرینیم، کسانی هم پیدا می شوند که با اقتداری غریب، جهنمی واقعی بر ما تحمیل کنند!

نباید یکباره چهره ای منطقی به خود بگیریم و حتی نباید ریشه یابی کنیم!... بس است

! این شعارها بس است! دلسوزی و عشق لازم است و باور کنیم که نه دلسوز بوده ایم و نه عاشق؛ که اگر بود، به جای هزاران صفحه تحلیل و هزاران کتاب ناله و نفرین و هزاران ساعت بحث و گفتگو و ارائه راهکارهای فوق العاده، یک بار قیامی عاشقانه می کردیم برای پایان دادن به معضلاتی که مسبب شکل گیری خفاش شب ها و بیجه هاست.

چگونه پرونده خفاش شب و بیجه را بستیم؟ چگونه حسمان رفت و روزمرگی مان باز آمد؟ مگر می توان مردی را فراموش کرد که بر صندلی عقب یک تاکسی، با یک روسری دارد نفس مسافرش را می گیرد و گاهی با خونسردی اطراف را می نگرد که مزاحمی سر نرسد؟ مگر می توان آن جوانک ۲۳ ساله را یک لحظه فراموش کرد، وقتی سنگ را پیاپی بر جمجمه ظریف آن کودک ۷ ساله می کوبد؟ به راستی شاید مهم تر از بررسی چرایی شکل گیری چنین واقعیت های مخوفی، لازم باشد به خودمان بازگردیم و بپرسیم: چه شد که فراموش کردم؟ یا چگونه فراموش می کنم؟ یا

چه حجمی از بی تفاوتی، سطح و عمق اندیشه و قلبم را پوشانده که قدرت بازگشتن به زندگی روزمره را یافته ام؟ کسی می گوید: خب فرض کن فراموش نکنم، چه فایده ای دارد این به خاطر سپردن؟ که چه بشود؟

فایده اش فراوانی وجدان های بیدار و بی خوابی برای نجات انسان و در نهایت تشکیل جمعیت های بی شمار است که بی وقفه تا رفع کامل معضلات اجتماع، خواهند کوشید!

وقتی خفاش شب را در گور نهادند، شارمین میمندی نژاد، این یقین را داشت که هرگز فراموشی نخواهد گرفت؛ در خود فریاد کرد: «تو در گور سردت آرام گرفتی، اما من از امروز دیگر در هیچ گوری آرام نخواهم گرفت!»

و این یکی از دلایل شکل گیری جمعیتیست که سالانه چندین طرح و آیین برای رفع مصائب جامعه برگزار می نماید و تا کنون تعداد زیادی از کودکانی را که شرایط نامناسب اجتماع می توانست به تباهی بکشاند،

نجات بخشیده است و علاوه بر آن منادی نگاه علمی، راه حل گرا و از همه مهم تر عمل گرا در زمینه معضلات گوناگون جامعه است. پس اگر ندای وجدان خویش را در هیاهوی روزها مان فراموش نکنیم، هر یک از ما می توانیم جمعیتی بسازیم.

لذا امروز شایسته است از خود بپرسیم: جایی که کودکی را لگدمال می کنند، آیا جای آن نیست که ما بخشی از زمان خود را به مطالبه حقوق کودکان اختصاص دهیم؟ جایی که بر تن و روان یکی طفل بی پناه هجوم آورده اند، آیا جای آن نیست که کوششی برای نجات او آغاز کنیم؟

سخن کوتاه، زمان آن رسیده که خویش را واکاوی کنیم و کمی از نقش خود را در آفرینش پدیده هایی چون خفاش شب و بیجه، بپذیریم؛ شاید این گونه به جای دوزخ، اگر نه بهشت موعود حقیقی، لااقل رویای جامعه ای سالم تحقق یابد.

(منبع اخبار مورد استفاده در متن: اینترنت)

■ به راستی شاید مهم تر از بررسی چرایی شکل گیری چنین واقعیت های مخوفی، لازم باشد به خودمان بازگردیم و بپرسیم: چه شد که فراموش کردم؟ یا چگونه فراموش می کنم؟

«ایران ۱۱۳۰» مجاله برای مطرح کردن مطالبات اجتماعی طرحی که در آستانه انتخابات برگزار شد

طرح اجتماعی «ایران ۱۱۳۰» نخستین بار در زمان انتخابات ریاست جمهوری نهم طراحی و اجرا شد. در آن زمان جمعیت تصمیم گرفت برای کاندیداهای ریاست جمهوری فرصتی را فراهم کند که از عرصه سخن و شعار بیرون آمده و پا در میدان عمل بگذارند و نام خود را نه با بوق رسانه ها و بر پوستره های چند روزه در خیابان های شهرها، بلکه در دل مردم ثبت کنند. طی چهار سال، باید روزانه ۱۱۳۰ کیلومتر مربع از خاک وطن آباد گردد و این عدد که بیانگر میزان تلاشی است که یک رئیس جمهور باید روزانه انجام دهد، به نماد طرح تبدیل گشت.

۱۰ روستای محروم در کشور شناسایی و خدمات مورد نیاز آنها اولویت بندی گردید و از کاندیداها خواسته شد در جهت رفع محرومیتهای یکی از این روستاها برنامه ریزی کرده و یک روز خود را به اجرای این برنامه اختصاص دهند تا عملاً ثابت کنند به دنبال خدمت به مردم و رفع محرومیت هستند و هنوز پا به میدان مسئولیت ریاست جمهوری ننهاده، خود را در این ورطه، مسئول می دانند. ضمن اینکه پیشنهاد شد این افراد، بخشی از هزینه های تبلیغات انتخاباتی خود را صرف تامین نیازهای اولیه مردم کنند که تایید کنندگان واقعی صلاحیت آنان هستند و چه در انتخابات پیروز شوند یا خیر، خود را در مقابل مردم، مولایشان علی (ع) و در پیشگاه خداوند سربلند و پیروز گردانند.





■ روز اول - یکشنبه ۱۷ خرداد ۱۳۸۸ - سالن فردوسی

دانشکده ادبیات دانشگاه تهران

با پایان یافتن پخش سرود ملی و خوانده شدن آیاتی از قرآن ، مجری یاد آور بی طرفی و فرا جناحی و آکادمیک بودن طرح اجتماعی « ایران ۱۱۳۰ » و لزوم بحث در فضایی همراه با صداقت و به دور از جانب داری شد. خانم « رحیمی » دبیر جمعیت امداد دانشجویی - مردمی امام علی ، پس از معرفی طرح ایران ۱۱۳۰ ، بیانیه جمعیت را بدین شرح قرائت کردند : « به نام خداوند جان و خرد

شما الان انتظار دارید که ما به عنوان پایه گذاران این جمع، به تعریف و تمجید از جمعیت امام علی و کارهایی که تا به حال انجام داده است بپردازیم؛ اما بر خلاف انتظار شما می خواهیم بگوییم که جمعیت امداد دانشجویی امام علی در طی ۹ سال تاسیس خود هیچ کاری انجام نداده است !

دیروز جلسه ای با حضور برخی از زنان سرپرست خانوار و کودکان جهت ارائه مشکلات ایشان برگزار گردید و ما را به این نتیجه رسانید که تا به حال کاری نکرده ایم و دین خود را به کودکان محروم و بی بهره از امکانات کشورمان ، ادا نکرده ایم. آری جمعیت امام علی طرح «کوچه گردان عاشق» گذاشته است و طی آن در شب های قدر شکم ده ها هزار خانوار را در سراسر ایران زمین سیر کرده است؛ اما هنوز در ماههای دیگر ، هموطنان ما در روستاهای شن گرفته زابل ، سر گرسنه بر بالین می گذارند. آری کوچه گردان عاشق را به پیروی از مولایمان علی پیش گرفتیم اما وسعت این کوفه کودکان گرسنه ، کمرمان

اما شکل برگزاری طرح ، امسال تغییر کرد . در میان هیاهوی روزهای انتخابات ریاست جمهوری که هر کس نام یک کاندیدا را فریاد می کرد و به دفاع و طرفداری از یک جریان خاص می پرداخت ، جمعیت امداد دانشجویی - مردمی امام علی (ع) به جانبداری ، طرفداری و حمایت از مردم ، به خصوص قشر آسیب دیده اجتماع برخاست. برای اعضای این جمعیت، این که چه کسی بر سر کار بیاید ، مهم نبود، بلکه اساسی ترین موضوع آن بود که هر کس بر این مسند نشست ، می باید پاسخگوی مطالبات مردم باشد . جمعیت امام علی در طرح ملی و اجتماعی « ایران ۱۱۳۰ » ، به دنبال یافتن پاسخ سوال هایی بود که سالهاست بی جواب مانده اند . . . سوالات اقشار آسیب پذیر و صدمه دیده اجتماع !

اینگونه شد که تعداد زیادی از دانشجویانی که شاید عقاید و سلیقهشان و حتی گرایشهای سیاسی شان با هم متفاوت بود، فقط و فقط با انگیزه گسترش فرهنگ پرسشگری نسبت به چرایی وجود معضلات اجتماعی و در کانون توجه قرار دادن طبقات از یاد رفته اجتماع ، گرد هم آمدند و صحنی علنی تدارک دیدند تا فعالان در زمینه رفع معضلات اجتماعی ، سوالات خود را درباره معضلات مطرح کنند و نیز نمایندگانی از هر یک از اقشار آسیب دیده (شامل کودکان کار و خیابان ، کودکان گرفتار معضل اعتیاد والدین ، کودکان بزهکار ، زنان بی سرپرست ، زنان سرپرست خانوار و . . .) رنج هایشان را بیان کنند و درباره وضعیت ناهنجار خود در جامعه ، سوال بپرسند ؛ از کاندیداها نیز دعوت به عمل آمد تا پاسخگوی این سوالات بوده و برنامه های خود را برای رفع این معضلات اعلام نمایند .

گزارش ذیل خلاصه ای از همایش هایبیست که در دو روز متوالی برگزار شده است؛ لازم به ذکر است به علت مشابهت بخش های عمده ای از روند اجرایی برنامه در روز اول و دوم همایش (مانند قرائت بیانیه ، صحبت های احسان ، مینا و . . .) گزارش روز دوم تنها شامل نکات برجسته تر و حاشیه های همایش می باشد . برای مطالعه کامل پرسش ها و پاسخ ها و آگاهی از رویدادهای جلسات یاد شده ، می توانید به سایت www.iran1130.org مراجعه فرمایید .

را شکست! جمعیت امام علی طرح « طفلان مسلم » را بنا نهاد. طرحی که در ایام عاشورا و ماه محرم، مردم مسلمان و شیعه را متوجه کودکان آسیب دیده و معصومی می کند که محصول حمله های پرخطر شهرمان هستند، طرحی که می خواست از هزینه های غیرضروری

این روزها، جان های بیگناه این ■ آیا مولا علی که شکم بچه هایی امثال من را سیر می کرد، نباید امروز باشد؟ آیا این مولا نباید دولت ما باشد؟ (احسان)

روحیه شیعی مردم کشورش او را در دامان حسینی و حسینیان بار دیگر

تربیتی دوباره و اصلاحی دوباره بخشد؛ اما نه این است که این کودکان محصول حاکم بودن روحیه یزید و یزیدیان در محله های شهرمان هستند؟ جمعیت امام علی طرح «کعبه کریمان» را بنا نهاد، در جمعی که در جستجوی بویی و نشانه ای از امام عادل خود بال و پر می زنند که شب ها نگران کودکان کوفه، قدم های پر مهرش را بر کوچه ها بر می داشت و آرزوی بر آوردن آرزوی کودکان شهرش را در دل می پرورد. می خواستیم در ایام تولدش و جاری شدن مهرش بر زمین، جاری شده نامش باشیم و آرزوی کودکان شهرمان را برآورده سازیم. اما نمی دانستیم که در شهرمان هنوز کودکی آرزوی خوردن تکه ای مرغ را در سر می پرورد و حال آن که آرزویش در میان زرق و برق این دنیای رنگارنگ، رنگی ندارد و دیگر کسی به آرزوی معصومانه این کودک نمی اندیشد.

جمعیت امداد امام علی طرح «جشنواره فرزندان مهر» را بنا نهاده است تا کودکان شهرهایمان را از مدرسی که در پشت آنها سرنگ های مصرف شده افتاده است، به فضای فرهنگ و هنر بکشد و با دست خالی فضایی بسازد که در مقابل قوت و قدرت هیولای بد شکل کراک و شیشه که جان و مال جوانان و نوجوانان ما را به تاراج می برد، با خوش بینی جمعی دانشجو، بایستند و مبارزه کنند.

جمعیت امداد دانشجویی امام علی طرح «جام امید» را گذاشته است تا نوجوانان و کودکان را از فضای بی نشاط و بی انگیزه خانه های پرمشکشان به فضایی پرنشاط - هر چند به مدت چند ساعت - بکشاند و آنها را در آن فضا بپرورد تا فصل آینده کشورمان با نشاط و پرشور باشد.

جمعیت امداد دانشجویی امام علی طرح «جشن کارنامه» را

گذاشته است تا دخترکان و پسرکان کوچکی را که در میان چکه های مدام سقف های خانه شان، دفاتری گسترده و مشق عشقی بی هیچ توقعی از کسی می نویسند را آفرین گوید و الگو سازد. شاید بسیاری نبینند اسطوره بودن او را، گریه های او را در شبهای تاریک با شکم گرسنه و

خرنده اش را در هنگام گرفتن کارنامه مظلومانه اش که پر از بیست است. جمعیت امام علی طرح «خانه ایرانی» را بنا نهاد. خانه ای که امیدی باشد

برای کودک ایرانی ناامید کبود شده از کتک های پدر کراکی اش و ناچار شده به کسب درآمد اعتیادش.

خانه ایرانی! خانه ای برای هر کودک ایرانی که بتواند در آنجا



غذای گرمی بخورد، پزشکی، رایگان بر تن رنجورش مرهم گذارد، آموزه های تلخ زندگی اش را با آموزه های شیرینی از تاریخ و جغرافیا و ریاضی بیامیزد و از کتابخانه جمعیت کتابهایی برای خواندن و فرار از فکر کردن به وضعیت نا به سامان خود و خانواده اش برگیرد.

جمعیت طرح «کتابخوانی» را گذاشته است، «بوی عید» را گذاشته است، طرح «تدریس عشق» را برای تربیت انسانهای فرهیخته از بطن درد و رنج، اما نتوانسته است از این بار سنگین فقر، اعتیاد، کودک خیابانی، فحشای اجباری خواهرانمان در خیابان، مشکلات کودکان بی سرپرست، زنان سرپرست خانوار و هزاران معضل اجتماعی دیگر چیزی بکاهد.

جمعیت از دانشجویان این کشور، تنها ثروتشان یعنی غیرت را با همت یکی کردند و توانستند از دریای معضلات این جامعه،



قطراتی را بخشکانند .

اما دیگر خسته ایم! از دیدن این چهره های تحقیر شده کار و خیابان خسته ایم. از دیدن چهره عریان و وقیح اعتیاد در محله های فقر زده خسته ایم، از دیدن حاشیه های بی سر و سامان و معضل خیز شهرهایمان، محله های جعفرآباد کرمانشاه، عون بن علی تبریز، قلعه حسن خان، کوره پزخانه های پاکدشت ورامین، روستای دوست محمد زابل، خسته شده ایم.

ده سال است کیلومترها از خاک این وطن عزیز را پیموده ایم و حال از کسانی که در مسند ریاست جمهوری و دولت آینده هستند، انتظار چاره جویی و انقلابی اساسی در زمینه رفع معضلات اجتماعی داریم .

اولین باری که دیدیم کودکی در باغ آذری در پای هزینه مواد

مخدر به چهل هزار تومان حراج شد، شب ها خوابمان نبرد؛ اولین باری که خانه بی شیشه زمستان خانواده های فقیر را در خیابان حافظ دیدیم، از خود بیخود شدیم و اولین باری که پای در روستاهای فقیر گذاشتیم و دست بر سر موهای خرمایی شده از سوء تغذیه کودکانشان کشیدیم، دیگر نتوانستیم پای از این ره برکشیم.

ورود شما را به عرصه معضلات خوش آمد می گوئیم.

اگر جمعیت دانشجویان با دستانی خالی و دلپایی پرعشق توانستند از این معضلات بکاهند و دلپای کودکان ایرانی را شاد کنند، دولتی با داشتن امکانات مالی، متخصصان فرهیخته و تشکل های مردمی توانمند، می تواند انقلابی در این عرصه پایه نهد و ریشه معضلات را از جای بر کند: جناب آقای مسئول آینده! « قبل از آغاز بخش اصلی برنامه، آقای «علی زارعان» مسئول طرح «ایران ۱۱۳۰»، مطالبی را پیرامون کلیت برنامه مطرح نمود و از آن جمله در قسمتی از سخنانش گفت:

«... خوشحالیم عضو جمعیتی هستیم که با پشتوانه ضعیف ترین افراد این جامعه، یک دهه است که در حال فعالیت برای زندگی با صلح و عشق و دوستی و ثبات اجتماعی هستیم. برای اولین بار در ایران، جمعیت طرحی اجتماعی ایجاد کرده است که در زمینه معضلات اجتماعی، پرسش و پاسخ صورت می گیرد. ما می خواهیم فکر رد و بدل شود. فکر، کارشناسی شود؛ نه اینکه در فضاهای تبلیغاتی رایج در جامعه، مسائل مهم جامعه مثل فقر و اعتیاد و... با تشویق و هیاهو و توهین ها و شعارها نادیده گرفته شود.»

ایشان همچنین لزوم ساخت و ترویج فضاهای اجتماعی- علمی برای همه اقشار کشور در جهت ریشه کن کردن معضلات را یادآور شد.

سپس نوبت به پخش کلیپی مستند از واقعیت های جامعه رسید. در این مستند تصاویری دردناک اما حقیقی از نحوه زندگی هم وطنان محروم وساکن در محله های فقیر نشین شهرهای بزرگ ویا ساکن در حاشیه بیابان و روستاهایی با امکانات بسیار ناچیز برای زندگی، به سمع و نظر حضار رسید. تصاویری که بیانگر رنجی بود که بردوش کم توان ترین افراد جامعه سنگینی میکند. کودکان کار، کودکان خیابانی، زنان بی سرپرست و... که همه در معرض آسیب های اجتماعی از جمله

بزه ، اعتیاد، بیماری ، فحشا ... هستند، آن هایی که فراموش شدگان این جامعه اند و گویا تنها زمانی دیده میشوند که ابزاری برای کسب وجهه باشند!

■ نشست ۱

حاضران در این نشست :

شارمین میمندی نژاد موسس جمعیت امداد دانشجویی - مردمی امام علی / زهرا رحیمی / علی زارعان / فراهانی (نماینده انجمن حمایت از حقوق کودکان) / اکبر رجبی نماینده کمپ های ترک اعتیاد .

سید کاظم موسوی (نماینده مجلس) و ناصر درخشان به نمایندگی از ستاد مهندس میرحسین موسوی قبل از شروع پرسش و پاسخ ها ، سید کاظم موسوی درسرخانی با ابراز تاسف از تصاویری که پخش شد ، گفت : « اینجا ایران است ! از کهن ترین سرزمین های کره خاکی ، میانگین ثروتش در دنیا ۴ برابر مردم دنیاست ، پل ارتباطی بین شرق و غرب است . آیا مردمی با این داشته ها ، باید نظاره گر این صحنه ها باشند؟ کشوری که ۲۶۰۰۰ ستاره (شهید) راقربانی کرده تاجیزی که در شانش نیست را نبیند. آیا میتوان پیرو علی بود و نظاره کرد؟ سکوت ، جریان معضلات را در جامعه جاری میکند . نباید به تنش های ناصواب تن بدهیم و منتظر معجزه باشیم ، معجزه شور جامعه است ، تلاش جامعه است ، معجزه یک اتفاق خرق عادت نیست ، نبض بیدار جامعه است که می تواند ناهنجاری ها را از جامعه بزدايد . . . ما از ضعف آگاهی رنج می بریم . »

در این هنگام ، شارمین میمندی نژاد موسس جمعیت گفت : « ما یک نهاد مردمی هستیم . فراموش نکنیم وضعیت ، سال هاست که خراب است ! نباید این تصور پیش بیاید که جمعیت می خواهد با تذکر مشکلات امروز، تریبون را به سمت یک کاندیدا بچرخاند ، این سالن حرمت دارد . چرا که از کمک هایی که باید خرج مددجویان جمعیت می شد ، برای اجاره آن هزینه شده است. اینجا یک نهاد مردمی و کاملاً بی طرف است. ده سال است که داریم می پرسیم . می بینیم جامعه بی تابی از دیدن فقر را احساس نکرده و هر دولتمردی هم خواسته یا ناخواسته فضا را بر محرومین تنگ تر کرده است . »

سپس تریبون در اختیار یکی از صاحبان اصلی آن قرار گرفت

و « احسان . ق » به نمایندگی از کودکان کار وخیابانی سخنان خود را آغاز کرد :

« . . . هر سخن که از دل برآید ، لاجرم بر دل نشیند. این جانب احسان . ق ، یک فرزند طلاق و یک مدد جوی سابق کانون اصلاح و تربیت و بهزیستی هستم. من ۱۵ سال پیش از خانواده خودم جدا شدم و به خاطر عدم صلاحیت پدر ، ۲ سال و ۶ ماه بهزیستی بودم. بعد از ۲ سال و ۶ ماه ، گفتند ما صلاحیت نگهداری از فردی که پدر دارد ، نداریم. بعد از آن من را به کانون اصلاح و تربیت شهر زیبا انتقال دادند. شب تا صبح چشم انتظار ورود به اجتماع بودم. پس از ورود به اجتماع ، هیچ کس من را قبول نکرد و اجتماع خیلی گرگ بود و خیلی شانس آوردم که دریده نشدم.



من شب ها روی کارتن می خوابیدم. در سرما کارتن به زمین می چسبید و من به کارتن و صبح شهرداری با لگد من را بیدار می کرد. آیا این انصاف و عدالت است؟ آیا مولا علی که شکم بچه هایی امثال من را سیر می کرد ، نباید امروز باشد؟ آیا این مولا نباید دولت ما باشد؟ من چه قدر بچه های کار و دختران فراری را در جامعه دیدم که مواد حمل می کردند و عده ای از آن ها سود می بردند و آیا ما باید بنشینیم تا حضرت مهدی(ع) بخواهد بیاید؟ ما باید دعا کنیم که خدایا به ما قدرت بده. آیا صاحبان قدرت به اجتماع خود نگاه می کنند؟ که احسان پس از ۱۵ سال در به دری ، باز هم کارتن خواب است؟ همین الان شب باید برود در خیابان بخوابد. من شاید به اندازه یک فرد ۶۰ ساله تجربه داشته باشم و مفید باشم و بتوانم خیلی از کودکان کشورم را نجات دهم ... من از شما تقاضا دارم و تمنا دارم

به خاطر خدا ، به خاطر مولا وقتی که از زمان سوال می شود برای اجتماعمان چه کردیم، علی وار و حسینی و امام زمانی به مردممان نگاه کنیم. آیا خیابان خوابی من ، برای مملکت من افتخار است؟! آیا این افتخار است که کودکی فال فروشی بکند و یا تجارت شود؟ من برای مملکت دعا می کنم که روزی برسد که ما دیگر هیچ دردمندی نداشته باشیم ...

من می خواهم از دولتمرد آینده بپرسم ، آیا این حق من وامثال منست که بعد از ۱۵ سال ، هنوز باید در به در خیابان ها باشیم ؟ چه شب هایی که سر گرسنه بر زمین گذاشتم ، اما از دیوار کسی بالا نرفتم . از سرما تمام مولکول های بدنم خشک می شد ، اما خدا را شکر می کردم ، آیا مولایمان علی به درد دل یتیمان نمی رسید؟»

احسان پس از خواندن یک شعر و درحالی که اشک می ریخت ، مورد تشویق حضاری قرار گرفت که به احترام رنج هایش ایستاده بودند .

سپس خانم رحیمی دبیر جمعیت ، سوالی مطرح کرد : « مشکلات کودکان کار، کودکان آسیب دیده از کودک آزاری ، سوال این است که برنامه های دولت شماربرای این کودکان چیست ؟ » .

کاظم موسوی درپاسخ گفت : « کسی نمی تواند بدون صحبت از اشتغال ، معضلات را حل کند و دولت موظف است در چهارچوب یک برنامه مدون ، به حل مشکل اشتغال بپردازد » .

نماینده آقای موسوی در ادامه ، لزوم فعالیت انسان برای بهبود وضعیت خودش را مطرح نمود و به عنوان مثال ، به کارهایی که در دوران کودکی خود انجام داده و مرارت هایی که دیده ، اشاره کرد که دبیر جمعیت در پاسخ به این موضوع ، از ایشان پرسید :

- « یعنی شما با کار کودکان موافق هستید؟! »

- « حالا عرض می کنم اولاً برای خانواده های ایشان اشتغال باید ایجاد شود که بسیاری از مشکلاتشان را حل می کند . . . »

- « اما این کودکان کار و خیابان اغلب خانواده ای هم ندارند که از آن ها حمایت کند و خانواده آن ها باید دولت باشد! » .

- « بله . دولت طبق قانون ، موظف است به صورت جدی برای سرپرستی آنان اقدام کند » .

خانم رحیمی از نماینده آقای موسوی پرسید که چنان چه کاندیدای مطلوبشان رای بیاورد ، آیا سال دیگر همین موقع ، دولت ایشان در برابر نهادهای مردمی (در صحن علنی ای که جمعیت تدارک خواهد دید) ، نسبت به فعالیت های انجام شده طی یک سال برای رفع این معضلات ، پاسخگو خواهد بود؟ . . . که پاسخ کاظم موسوی به این سوال مثبت بود .

مسئول طرح ، علی زارغان از آقای موسوی پرسید : « اگر معضل این کودکان را بخواهیم به صورت پروژه ای حل کنیم ، می خواهیم بدانیم پروژه شما (در دولت کاندیدای مورد نظران) به صورت دقیق چیست؟ برنامه ریزی آن به چه ترتیبی است و از کی شروع و تا به کی ادامه می یابد و تمام می شود ؟ »

که ایشان در جواب گفت : « مصوب شدن یک قانون ، مراحلی دارد که باید طی شود . . . » ایشان هم چنین تعهد کرد که اگر بسته پیشنهادی از نهادهای مردمی به دستشان برسد ، آن را در مجلس هم مطرح خواهند کرد .

سپس « مینا » فرزند یکی از خانواده های تحت پوشش جمعیت ،

■ برای سامان دادن به زندگی کسانی که اعتیادشان را ترک کرده اند و به جامعه برمی گردند ، چه برنامه ای دارید؟ راه کارتان درارتباط با بیماری هپاتیت شایع درمعتادان چیست؟ (اکبر رجبی)

به نمایندگی از کودکان درگیر با معضل اعتیاد ، به روی سن رفت .

مینای ۱۶ ساله گفت که من درمحل « خاک سفید » تهران زندگی می کنم ؛ با پدر و مادری معتاد . توی این منطقه ، من بچه هایی رو می دیدم که سرنگ به دست پدرشان می زدند ! و با این کار، خودشان هم به اعتیاد می افتادند .

من وقتی این بچه ها را می دیدم ، حس و حال بدی داشتم و فکر می کردم هیچ کس با ما نیست و توی این جامعه هیچ دولتی نیست ، که اگر بود ، ما اینجوری زندگی نمی کردیم . بچه نُه ساله به اجبار پدر و مادرش در پارک مواد می فروشد و به جای مادر و پدرش به زندان می رود و این بچه آلوده می شود . . .

پدر و مادری که با تهدید ، بچه های خود را وادار به فروختن

فال و گل و پاک کردن ماشین ها می کردند تا خرج موادشان را دربیاورند و این بچه ها به مدرسه نمی توانند بروند. خاکسفید محله ایست که پدر و مادر بچه کوچک خود را با دود دادن به صورتشان، آرام می کنند!

خانواده هایی هستند که به علت مشکلات مالی و بیکاری و کمی آگاهی به مواد روی می آورند و فکر می کنند این طور می توانند از مشکلات و بیکاری خلاصی

پیدا کنند!! اما این طور نیست! فرزندان این خانواده ها روزها و شب ها سر خود را گرسنه بر زمین می گذارند و با چشمانی گریان می خوابند و آرزو به دل می مانند که به مدرسه بروند و درس بخوانند و رابطه اجتماعی برقرار کنند و تشکیل خانواده ای سالم در اجتماع بدهند. اگر پدر و مادر ما مواد مصرف می کنند، تقصیر ما فرزندان چیست که باید تاوان کار آن ها را بدهیم؟ (مینا که تا کنون با بغض حرف می زد، به تلخی گریه آغاز می کند و با ناله حرف هایش را ادامه می دهد) من فرزندان را دیده ام که شب ها به در خانه ها می آیند و آشغال ها را می خورند تا کمی سیر شوند...! هیچ کس نیست جلوی این نوجوانان و جوانان را بگیرد و مانع ورود مواد مخدر به کشور شود...

این به علت بی کاری و کمبود کارخانه ها و تولیدات است که افراد به سمت مواد مخدر می روند و چرا باید کشوری مثل ایران که جوانی جمعیت دارد، این گونه آلوده به مواد مخدر شده باشد؟ و من از نمایندگان کشور می خواهم کشور را طوری درست کنند که هر کس محتاج دیگری نباشد و هر فردی شغل و درآمدی داشته باشد تا بتواند خانواده اش را تامین کند... شما چه راهکاری برای این خانواده ها (درگیر معضل اعتیاد) دارید؟... حصار، مینا را نیز به شدت تشویق کردند.

اکبر از معتادان بهبود یافته و فعال در کمپ ترک اعتیاد از خود و چگونگی درگیری اش با اعتیاد گفت، از اخراجش از دانشگاه و بر باد رفتن همه آرزوهای جوانی اش و از نمایندگان پرسید برای تفریح جوانان چه اندیشیده اید؟ برای سامان دادن به زندگی کسانی که اعتیادشان را ترک کرده اند و به جامعه برمی گردند، چه برنامه ای دارید؟ راه کارتان در ارتباط با بیماری هپاتیت

شایع در معتادان چیست؟ و چه برنامه ای برای حمایت از انجمن های فعال ترک اعتیاد دارید؟

همچنین فراهانی به نمایندگی از انجمن حمایت از حقوق کودکان، پرسید: « آیا ساختارهای ما

شعار مرده باد و زنده باد مردود است. باید برنامه

ارائه شود. حاصل بی برنامه گی به وجود آمدن دولت ها

و حکومت های تنهاست که یا علی وار می سوزند و یا

معاویه وار می خورند (میمندی نژاد) .

زیر ۱۸ سال چه اندیشیده اید؟

تعریف کودکی و کودک در قوانین کشور ما چیست؟

و موسوی در پاسخ گفت: « اگر همه دولتمردان ما قانون را رعایت می کردند، مشکلات حل می شد. مشکل ما این است که قانون مداری حاکم نیست. سلیقه ای برخورد کردن با قانون، همین نتیجه ها را می دهد. باید ریشه بزه را پیدا کرد، نه این که ظاهر مشکلات را پاک کرد؛ در غیر این صورت عملکردها مقطعی خواهد بود.»

موسوی ادامه داد: « تا فرهنگ را میان مردم جا نیندازیم، مشکلات ریشه ای حل نخواهد شد.»

میمندی نژاد با طرح سوالی ادامه داد: « آیا قانون اعدام زیر ۱۸ سال نیز، جزء قوانینی است که باید به آن استناد شود؟ »

و موسوی پاسخ داد: « عدم رعایت قانون هر چند اندک حرام است.»

در ادامه سوال پیرامون پیگیری قانون اعدام کودکان، پاسخ سید کاظم موسوی این گونه بود: « دولت باید واقعیت جامعه اش را بداند، دولت عقلانیت یعنی این؛ باید تمام زوایای جامعه را دید و راهکارهای منطقی ارائه کرد. من در دولت آینده حتما به موضوع اعدام کودکان رسیدگی خواهم کرد.»

در انتهای بحث، میمندی نژاد ضمن گلایه از نوع پاسخگویی نمایندگان، گفت که ما توقع داشتیم که شما در مورد برنامه ریزی روی معضلاتی مثل حاشیه نشینی و اعتیاد و... صحبت کنید؛ خب نشد!... شاید این نوع نشست ها و بررسی صریح و با برنامه ی معضلات به صورت جزئی، جدی گرفته نشده است. شاید به این صورتی که هیچ طرح و برنامه صریحی گفته نشد، جمع و حصار، رضایت چندانی از این جلسه نخواهند داشت...

در پایان ، خانم رحیمی خاطر نشان کرد که هر پاسخی از طرف استاد هر یک از کاندیداها به سوالات مطروحه در همایش « ایران ۱۱۳۰ » ارائه شود ، در سایت مربوط به طرح درج خواهد شد.

■ نشست ۲

همایش این نوبت با عدم حضور نماینده کاندیدای دوم (دکتر محمود احمدی نژاد) به روال معمول برگزار نگردید و آقای میمندی نژاد به سخنرانی پرداخت :

... ما می خواهیم مطالبه محوری را در جامعه رواج بدهیم.

اما در تبلیغات کاندیداها ریاست جمهوری ، جلسات پرسش و پاسخ جا نیفتاده است . امیدوارم روزی برسد که مشابه این مناظره ای که داشتیم، در جامعه شکل بگیرد. تا زمانی که نهادهای مردمی تشکیل نشوند و قدرت را از حاکمیت نگیرند ، حاکمیت به سمت استبداد و فساد خواهد رفت و به تنهایی نمی تواند کار کند . جمعیت

امام علی، نه وابسته به دولت و حزب است ، نه علاقه مند به گزارش دادن به بیگانگان . به جای اینکه منتظر کسی باشیم که برایمان کوروش بیاورد، علی بیاورد ، فرهنگ و شعور بیاورد، خودمان باید رفتارمان را علی وار کنیم. این ما هستیم که بی تحمل و بی تاب شدیم . این ماییم که زیر دست و پای ندانم کاری ها داریم خرد می شویم. این ماییم که باید صحیح و سالم باشیم تا کسی جرات نکند که ناسالم بر ما بیاید. باید تلاش کنیم که این فضاها به بهترین نحو وجود داشته باشند . . .

. . . اینکه مردم فضا برای بحث های اجتماعی و علمی را نمی خواهند و بیشتر به دنبال هرج و مرج می روند. شخص پرستی حرکت مردودی در جمعیت امام علی است. شعار مرده باد و زنده باد مردود است. باید برنامه ارائه شود. حاصل بی برنامهگی به وجود آمدن دولت ها و حکومت های تنهاست که یا علی وار

می سوزند و یا معاویه وار می خورند. نقش اساتید هم خیلی مهم است. اساتیدی که برای آن ها یک میز تدارک دیده بودیم . ولی چون حاضر نشدند ، میز آن ها حذف شد. در برخی کشورها حرف چند استاد ، در حد تغییر یک کشور دیگر اعتبار و قدرت دارد ، ولی در این جا اساتید حاضر نشدند در صحنه همایش ملی طرح ایران ۱۱۳۰ باشند. مدعوین مدام در پی ارزیابی جو همایش هستند. از هویت دیگر مدعوین می پرسند و آمدن خود را منوط به آمدن یا نیامدن دیگران می نمایند . . . ما نسبت به محرومین مسئولیت داریم. . . اعتیاد در کشور، از سال ها پیش فرهنگ سازی شده است. نه اپوزسیون خارج از کشور هستیم ، نه جریان داخلی. کل بودجه مان در حد یک گروه کوه دانشجویی نمی باشد. . . ما با این

طرح ، خود باوری دانشجویان را نشان دادیم که بتوانند سوال کنند و جواب بخواهند و به حرمت احسان ها ، سینه خیز می رویم ؛ حتی در دوران تنهایی . دورانی که چه بسا مخاطبان ما که نمایندگان کاندیداها باشند ، یاری ای نکنند. من امیدوارم طرح ایران ۱۱۳۰ شروع جریان پرسش و مطالبه محوری باشد. . .



باید تلاش کنیم که این فضا را به وجود آورده و حفظ کنیم. با تشکیل یک دولت سالم، یک جریان سالم، انشالله در آینده دیگر شاهد معضلی نباشیم ... » .

در ادامه ، علی زارعان نیز اعلام کرد که این فعالیت ، پایه دهه های آتی خواهد بود و بستر رویدادهای خوبی در تاریخ می شود . همان طور که ما ادامه جریان آغاز شده در ده سال قبل (زمان تاسیس جمعیت) هستیم .

■ روز دوم - دوشنبه ۱۸ خرداد ۱۳۸۸ - سالن فردوسی دانشکده ادبیات فارسی دانشگاه تهران

نشست ۳

- دکتر محمد ابراهیم مداحی به نمایندگی از دکتر محسن رضایی ، در ابتدای نشست اول روز دوم ، به ایراد سخنانی

پرداخت. از جمله:

«... کل جریان‌ات کشور ما سه دسته بوده اند. یک دسته غرب مدار. یک دسته دین مدار که صرفاً حاکمیت دینداران را می‌خواهند. سوم، تمدن مدار. نظیر امیرکبیر. انقلاب باید منجر به یک تمدن بزرگ ایرانی اسلامی شود... ما الان با ژست دولت سازی، می‌خواهیم جامعه سازی کنیم! جامعه سازی یعنی شرکت

باشد و نقش حمایت کننده برای NGO ها دارد. باید بودجه به NGO ها اختصاص دهد. عدالت سیاسی مقدم است به عدالت اقتصادی. اگر ظرفیت های قدرت درست تقسیم نشود، ظرفیت های دیگر هم درستی تقسیم نمی‌شود. نمی‌شود قدرت را به یک عده خاص داد و عدالت را برقرار کرد. دیوار بی اعتمادی که بین دولت ها و NGO ها هست، مضر است...»

سپس آقای میمندی نژاد تریبون را به دست گرفت:

«... من می‌خواهم برنامه شما را در مورد حاشیه نشین ها بدانم. آیا باید حاشیه را خراب کنیم تا فساد به شهر بیاید، یا با حاشیه مدارا کنیم تا سوء استفاده شود؟ برخی جاها، حاشیه بافت شهری پیچیده شده. نظیر دروازه غار؛ که فاصله شان با مرکزیت شهر بسیار کم است. برخورد شما با فساد اجتماعی و یا تعریف شما چیست؟ آیا فساد اجتماعی موی سر یک خانم است یا فحشا و توزیع مواد مخدر؟»

مداحی در پاسخ: «... حاشیه نشینی علت نیست. معلول است. باید به دنبال منبع آلودگی بود. باید ابتدا آسیب شناسی کنیم و بعد به درمان بپردازیم. یک بخشی از حاشیه نشینی، بحث مهاجرت است. یکی از علت ها، فقر اقتصادی است و جاذبه حاشیه نشینی نظیر امکانات و... فساد اجتماعی به چیزی می‌گوئیم که با مال و جان جامعه هماهنگ نیست. ما قرار نیست دین به مردم یاد بدهیم. ۹۵ درصد جوانان برعکس چیزی که القا می‌کنند، دیندارند. ما باید الگوهای درست را معرفی کنیم. ما الگو پردازی درست نکرده ایم هیچ، الگوهای ملی مذهبی خود را هم نابود کرده ایم. جوان دچار خلاء الگو شده و الگوی

احزاب در سیاست و نقش تعیین کننده NGO ها در عرصه اجتماعی. سیاست های اصل ۴۴ می‌خواهد کل ظرفیت اقتصادی دولت را به بخش خصوصی منتقل کند. در طول این ۳۰ سال، آیا وظایف امور اجتماعی به NGO ها سپرده شد؟...»

پس از صحبت های احسان، آقای مداحی گفت: «... این صحبت ها و این صحنه ها جامعه اسلامی را مکدر می‌کند و ناراحت کننده است... در تایید حرفهای احسان، مقایسه ای کنیم وضع خودمان را با کشورهای شاخص. ما در غرب آسیا قرار داریم. با این امکاناتی که داریم، این جایگاه شایسته ما نیست...»

آقای فراهانی پرسید: «سوال من این است که آیا NGO ها باید در حوزه اجرا باشند یا باید در برنامه ریزی های کلان نیز نقش داشته باشند؟ ما در هیچ کدام از وزارت خانه هایمان نماینده ای از NGO ها نداریم.»

مداحی پاسخ داد: «اگر بخواهیم دولت چابک داشته باشیم، باید بعضی کارها را به NGO ها واگذار کنیم و نمی‌شود الزامات مادی فراهم نباشد و مسئولیت به NGO ای که برای فعالیتش مخارجی نیاز دارد، بسپاریم. عدالت سیاسی مقدم بر فعالیت اقتصادی است... وقتی ما می‌خواهیم NGO های برتر را حمایت کنیم، عدالت سیاسی اتفاق می‌افتد. دولت اگر خود را رقیب NGO ها بداند، موفق نمی‌شود...»

دکتر مداحی: «... با وجود منابع موجود در کشور، طبق محاسبات، ۶۰ برابر جمعیت کنونی ایران را هم می‌توان پوشش داد... این که دولت تعداد استخدامی کمی دارد و باید چابک



نا مناسب را می پذیرد. کرامت شخصیت آدم ها بدین گونه زیر سوال می رود. چیزی که با هنجارهای جامعه منافات دارد، فساد است.»

■ نشست ۴

– از ستاد آقای مهدی کروب، آقایان دکتر راه چمنی و دکتر کزازی و دکتر نیک فر در آخرین نشست همایش های ایران ۱۱۳۰ حضور یافتند که در ابتدا آقای راه چمنی صحبت کرد: «... اگر قدرت خرید مردم بالا رود و درآمد سرانه بالا رود، از

■ دکتر نیک فر در بخشی از صحبت هایش به دشواری این جلسه اشاره کرد و گفت: «این شاید سخت ترین جلسه ای باشد که شرکت کرده ام، چون بحث های خاص خودش را دارد» (یکی از نمایندگان آقای کروب).

آسیب های اجتماعی جلوگیری می شود... اگر بتوان قدرت خرید و درآمد سرانه مردم را بالا برد، بسیاری از مشکلات برطرف می شود.

ما در تهران ۳۰ نقطه معضل خیز داریم که من شخصا ۱۲ نقطه را بررسی کرده ام... طرح سامان دهی حاشیه نشین ها در زمان دولت آقای خاتمی آغاز شد. من در بهزیستی مسئولیت داشته ام. طبق آمار، ۸ میلیون حاشیه نشین داریم. زنان سرپرست خانوار، جزء آسیب های اجتماعی نیستند. همچنین طرح توانمند سازی خانواده های تحت پوشش را پیگیری نمودیم... اجرای طرح بیمه اجتماعی زنان سرپرست خانوار و طرح مستمری خانواده نیز از برنامه های مطرح است. همچنین بحث بیمه تحصیلی دانش آموزان. طرح پیشگیری از اعتیاد و حتی از ایدز و...»

– احسان. ق در بخشی از صحبت هایش رو به راه چمنی کرد و گفت: «... سالیان سال من کارتن خوابی کردم؛ در دوره ای که شما ریاست بهزیستی بودید، من کارتن خوابی می کردم. در دوره ای که شما بیان می کنید دنبال رفع معضلات اجتماعی بودید، چرا این بنده حقیر رو ندیدید؟! چرا ندیدید یک عده ای فقیر وجود داره؟ چرا ندیدید کودکانی

رو که در سرما، از زور گرسنگی می مردن؟! چرا ندیدید که احسان از سرما می چسبید به زمین؟! و هیچ کسی نبود که به دادش برسه... آیا این حق ما بود؟!... من از شما سوال دارم و دوست دارم جواب بشنوم. دوست دارم امروز اجتماع من و اون کسی که می خواد رئیس جمهور بشه، جواب منو بده.»

– خانم رحیمی پس از پایان صحبت های احسان، پرسید: «... ریز برنامه هایتان در مورد کودکان کار و خیابان که معضلی است که پیش آمده و وجود دارد و پیش گیری هم نشده چیست؟»

نیک فردرپاسخ گفت: «... بهترین راه، به کار گیری NGO هاست. اگر NGO های فعال داشته باشیم و مشکلات اجتماعی را دولتی نکنیم، یک راه حل مناسب است. دولت باید اعتبار دهد.»

– دکتر نیک فر در بخشی از صحبت هایش به دشواری این جلسه اشاره کرد و گفت: «این شاید سخت ترین جلسه ای باشد که شرکت کرده ام، چون بحث های خاص خودش را دارد.»

– نماینده انجمن حمایت از حقوق کودکان پرسید:

«... آیا آقای کروب برنامه ای برای تاسیس نهادی برای پرداختن به کودکان دارند؟ بحث بعدی در مورد قوانین مربوط به کودکان است. این که تعریف کودک چیست؟ بحث بعدی حقوق کودکان و اقوام اقلیت مذهبی است و کنوانسیون حقوق کودک.»

نیک فردرپاسخ اظهار داشت:

«نهادی تشکیل نخواهیم داد. ما باید به کودک توجه کنیم. درحوزه جوان، برنامه ای شفاف ارائه کردیم. در رابطه با اقلیت ها، بدون شک قوه مجریه، فقط یک قوه است. ولی حتما در مورد تعامل با قوای دیگر، از پیشنهاد NGO ها استفاده می شود. بخشی از این قوانین از دست ما خارج است. در مورد کنوانسیون ها تا آنجا که به مسائل شرعی برخورد نمی کند انجام می دهیم.»

رهیافتی به درون

نازنین کریمی

باران که می بارد همه چیز تازه می شود جز آن چه که بی عشق، سترون و بی حاصل می ماند: قلب آدمی!

و راهی که در پیش است راه عشق خداوند به انسان هایش یافت و در آن قدم نهاد؟ و اصلا راه چیست و بار امانت به چه معناست؟ به بیان دیگر، این که ما که هستیم و چه ماهیتی داریم و این که از کجا آمده ایم و به کجا خواهیم رفت، دیرزمانی است که اندیشه و احساس بشریت را به خود مشغول کرده است. فلاسفه و حکمای بسیاری تلاش نموده اند که به این سوالات پاسخ دهند، هر کدام به طریقی و دردا که آن چه هنوز در این میان باقی مانده، جهل و عدم آگاهی انسان به خود و جهان خود است که هر نظریه ای را درباره آن ها به دلیل همین نادانستگی به بن بست می کشاند و این گونه است که بسیاری از مکاتب فکری و جهان شناسی به انفعال، شکست یا جنگ بیهوده انسان ها با یکدیگر می انجامند. موضوع اصلی مجموعه کلاس های «رهیافتی به درون»، علوم روحانی است؛ علمی که در ارتباط مستقیم با مبحث آگاهی قرار دارند.

می توان آگاهی کل را لایه لایه فرض کرد، به نحوی که هر لایه ای روی لایه دیگر قرار گرفته است. لذا احاطه به هر لایه و درک کامل آن برای پیش رفتن و رسیدن به طبقه بالاتر، ضروری است. به این ترتیب در پایین ترین لایه آگاهی و اقتدار یک فرد، جسم خود او قرار گرفته است و پوشیده نیست که تا چه حد شناخت و توانایی اداره این جسم توسط فرد پایین است. لایه بعدی روح، روان و ابعاد غیر مادی وجود انسانی است که اندیشمندان و روانشناسان بزرگی چون فروید و یونگ درباره آن نظریه پردازی نموده و به درمان انسان ها پرداخته اند، کمونیست های بلوک شرق سابق تحقیقات علمی روی آن انجام داده اند و هنرمندان از توانایی های غوطه وری در ناخودآگاه برای آفریدن آثار منحصر به فرد بهره گرفته اند. چنان چه مطابق نظریه فروید، ابعاد خود، فراخود و ناخودآگاه را



برای روان آدمی در نظر بگیریم، تقریباً تمامی محققین در وجود ناخودآگاه در انسان و حتی در جوامع، معتقدند. این ناخودآگاه همان جایی است که اسطوره‌ها و باورهای جمعی از آن می‌آیند، تمدن‌ها بر مبنای اجزای آن ساخته یا ویران می‌گردند، رفتارهای بین‌انسانی و نیز تصمیمات شخصی، بر پایه بخش‌های تاریک و ناشناخته ناخودآگاه شکل می‌گیرند. ■ **موضوع اصلی مجموعه کلاس‌های « رهیافتی به درون »** از جمله سایر سر فصل « ، علوم روحانی است ؛ علمی که در ارتباط مستقیم با مبحث آگاهی قرار دارند . »

دوره، انرژی شکار(شکار و

شکارگری)، مباحث اعداد، تاریخچه آگاهی بشر از دوره انسان‌های نئاندرتال، ساختار مغز و آگاهی، انرژی درمانی و شناخت ادیان هستند. به علاوه، تشریح سیستم جستجو (search) در جهان که به نوعی با جستجوهای اینترنتی قابل مقایسه می‌باشد، نمونه دیگری از آموزه‌های این دوره است. بر پایه عمیق‌ترین خصوصیات ناخودآگاه فردی و جمعی، آن چه که ناخودآگاه ما search نموده است، در زندگی خود و جهانمان تجلی می‌یابد. البته این الگوی دوگانه خودآگاه و ناخودآگاه، با الگوهای دوگانه دیگری همچون مونث و مذکر، بالا و پایین، سرد و گرم، مرگ و جاودانگی، حیات و فساد، در تمامی حیات جریان داشته و یکی از پایه‌های رمزآلود جهان، یعنی اعداد را تجلی می‌بخشد. بیش از همه، تضاد و از یک به دو رسیدن، مبانی دیالکتیک و حرکت را در این جهان شکل می‌دهد.

و حال بیابید گام بزرگ را زیر باران برداریم. چرا که خداوند بر ما برکت را بارانده. حال آن که ما در زیر امنیت سقف خانه هامان خفته ایم، و چه بسیار که از غنودن در این آغوش گرم خداوندی دور شده ایم و برکت را به فاضلاب‌ها رهنمون ساخته و از آن روبرگردانده ایم.

تفاوت اصلی این دوره با دوره‌های مشابهی که در زمینه علوم روحانی برگزار می‌شود، در این جاست که آموزش کلیه تکنیک‌های علوم روحانی و تلاشی که جهت ارتقای لایه‌های آگاهی تک‌تک افراد حاضر در کلاس انجام می‌شود، نه تنها به هدف افزایش اقتدار و شغف و آرامش فردی، بلکه علاوه بر آن به منظور ارتقای آگاهی و اقتدار کل بشریت است تا از طریق کار

در لایه‌های علوم روحانی، در نهایت جهانی زیبا و در صلح و شادمانی برای تمامی موجودات آن ایجاد شود. این آرمان بزرگ، از طریق تلاش برای کمک به سایر انسان‌ها جهت بهبود زندگی‌شان محقق می‌شود و در مسیر خود به بهبود جامعه خصوصاً در لایه‌های پایین آگاهی آن، که افراد با بضاعت مادی و معنوی کم، و یا شرایط نامطلوب اجتماعی و فرهنگی قرار می‌گیرند، می‌رسد؛ چرا که اصلی‌ترین نقاط فساد و تباهی روح آدمی و تمام

بشریت، در بزهکاران، مجرمان، معتادین و مفسدین یک جامعه قرار گرفته است که بیش از همه نیازمند کمک و ارتقای مادی و معنوی اند. آن‌ها بیمارانی هستند که به کمک نیاز دارند نه حذف شدن. لازم است جامعه به این باور برسد که نشاط و خوشبختی‌اش از سعادت کلیه افرادش، از جمله مجرمان و قربانیان جرم‌هایی مانند اعتیاد و فحشا، مجزا نمی‌باشد.

و این، درد است که آگاهی ما و جامعه مان، از حد آگاهی شکم و تناسل، بالاتر نرفته و به قلب و مغز نرسیده است. اگر سیستم چاکرای را در بدن در نظر بگیریم، گذر از آگاهی هر مرحله و تسلط بر آن، مقدمه در بر گرفتن آگاهی طبقه بالاتر است. متأسفانه سیستم آگاهی جهان امروز ما، بر خور و خواب و شهوت متمرکز گشته است. چه فراوانند آنان که غایت آرزوهایشان، در داشتن خانه‌ای بزرگ‌تر، ماشینی مدل بالاتر و... خلاصه شده است! حال آن که انسان، اگر سقف آمال خویش را فراتر از این مادیت بدوی تعریف کند، به زندگی بر پایه گشایش انرژی چاکراه‌های بالاتر، مانند قلب و مغز خواهد رسید و آن‌گاه زبان ما عشق، و ابزار ما آگاهی خواهد بود تا بتوانیم آرمان بزرگ مان را تحقق بخشیم.

*

کجاست یاری دهنده‌ای که مرا یاری کند، که باران بر ما باریده و گذشته است و حال شکم‌های کودکانمان به تخته پشت چسبیده و دل‌های آدمیان از محبت و عشق ورزی به هم‌نوع خالی گشته، و این زمانه تب‌آلود هر دم حامله جنایتی دیگر در حق بشریت در بند جهل و فقر است... و حال، بیابید دوستان و همدلان، که کار ما باراندن باران است...

مدرس این دوره، موسس جمعیت، « شامین میمندی نژاد » است که نخستین بار در تعقیب درد جامعه و به بهانه رشته تحصیلی خود که هنر و نمایش است، با دوره های علوم روحانی در سازمان نظام پزشکی آشنا شد. اکنون بیش از ده سال است که هر چند سال یکبار دوره های رهیافتی به درون را برگزار کرده و در این راه برکات بسیاری به جامعه و سطوح آگاهی آن و از طرف دیگر به طبقات دردمند و رنج دیده جامعه رسانده است. چرا که در سطوح عملی، کلاس فرم معمول خود را ندارد و لازم است که شاگردان آن به میان اقشار آسیب دیده و دردمند جامعه روند تا آموخته های خود را جهت بهبود وضعیت بیماران، قربانیان جرم و مظلومان به کار بندند.

در این میان کودکان که رویای جامعه فردا را می سازند از جمله اصلی ترین اهداف این بهبود و کمال یافتن هستند. چرا که شکل فعلی جهان، در رویای کودکان دیروز آن شکل گرفته است که حالا مردان و زنان بزرگی هستند. نجات ما، نجات جامعه و نجات فردای جامعه جز با نجات کودکان آن از ترس، فقر، فساد و سوء استفاده های مادی و معنوی که رویای آن ها را تیره و تار می کنند، میسر نمی باشد. رویایی که جز سعادت، زیبایی و پاکی برآورنده آن نیست چرا که صاحبان آن، پاک ترین و خالص ترین انسان های روی کره زمین اند: کودکان.

تا ببارد باران، ما کوه درد به گرده کشیده و دم بر نیاورده ایم. ما در بی غل و غش ترین آینه ها به خود نگریسته ایم و با خود روبرو شده ایم، و از آن چه که دیده ایم به خود لرزیده ایم. پس تیشه برداشته ایم و نه به آینه، که به ریشه های خویش زده ایم و آن را از اسارت سنت های پوچ، دردهای بی حاصل و تعهدات بیمارگونه به توهمات جمعی، رهانیده ایم. سپس از درون قبر بی انجام خویش برخاسته ایم: زنده! چنان که به هزار زندگی بیارزد و میان جهان چرخیده ایم تا باز بیافرینیم هزاران زندگی را از زیبایی، شادمانی و آرامش خداگونه ای که نه پیامد، که خود ذات «نفخت فیه من روحی» است. تا به یاد همنونان مان بیاوریم که چه بسیار حامل نور خدایند در جهان... ایمان داریم...

...

باران می بارد.....

کلاس های رهیافتی به درون نخستین بار در سال ۱۳۷۵ در دانشگاه صنعتی شریف، برگزار شد و هسته اولیه جمعیت، توسط عده ای از برگزیدگان همین کلاس تشکیل شد. در سال گذشته و در حال حاضر نیز این دوره آموزشی، توسط استاد « شامین میمندی نژاد » در سطوح مختلف در حال برگزاریست (در دانشگاه هایی نظیر شریف، امیرکبیر، خواجه نصیرالدین طوسی و نیز در برخی از مراکز فرهنگی دیگر).



به علاوه زن عصبی و بی عاطفه و سرد مزاج، دلایل دیگری برای رو آوردن مرد به اعتیاد بود. خصوصاً وقتی که پایش شکست و خانه نشین شد و جز غرولند همسر و فحش و بد و بیراه چیزی نصیبش نشد. این بود که مونسش شد تریاک و بعد هم هروئین ، آن هم وقتی که تازه دخترش زبان باز کرده بود و شیرینیش ، نوشداروی پدر بعد از مرگ سهراب غیرت شده بود .

عادت اعتیاد ... عبث و بی حوصله و گیج و آس و پاس در خیابانها در حالی که دختر بچه در پیش می دويد. تنها دل خوشی دختر بچه پدرش بود که در نهایت این دويدن ها در شب سرد او را در آغوش می گیرد و هر دو بر روی کارتن مقوایی در زیر انبوهی از نایلونها و پتو پاره ای بخواب می روند .

یک روز پدر دختر بچه تصمیم گرفت که با پولی که از گدایی و صدقه جمع کرده بود، برود به روستای مادریش شاید فرجی شود . به همراه دختر بچه راه افتادند و رفتند به ترمینال اتوبوس رانی ... بلیطی خریدند و منتظر ساعت حرکت شدند . پدر زانویش را به بغل گرفت و نشست . دختر بچه هم در کنار او بر روی زمین نشست و با تکه گچی که پیدا کرده بود ، بر روی زمین دختر بچه ای را با موهای دم موشی می کشید .

پدر رفت و تکه ساندویچی از پیرزنی که حواسش نبود کف رفت و آمد به سراغ دختر بچه ساندویچ را به او داد و خودش با علاقه نشست و خوردن دختر بچه را نگاه کرد و با دست ، ناخودآگاه موهای دختر بچه را از پیشانیش کنار زد و او را بوسید .

نزدیک عصر بود که راننده اتوبوس آمد و مسافرها را صدا زد . ناگهان عده ی زیادی از گوشه و کنار ترمینال به سمت اتوبوس هجوم آوردند . پدر دختر بچه هم از جایش جست و دست دخترش را کشید و به سمت اتوبوس دویدند و به ازدحام در مقابل اتوبوس رسیدند. پدر دختر بچه دست فرزندش را محکم چسبیده بود و در آن ازدحام همه را هل می داد تا خودش و بچه اش سوار اتوبوس شوند . همین که به پای در اتوبوس رسیدند، پدر ناگهان یادش آمد که خودش را برای مسیر طولانی این سفر نساخته و ممکن است بین راه خماری بزند ؛ پس بلیط را نشان داد و دختر بچه را سوار اتوبوس کرد و خودش به سمت توالی دستشویی های ترمینال دوید . به

آنچه را که می نویسم برایم به شدت واقعی است و آن را با تمام وجودم لمس کرده ام . آری من تمامی عشقم را در پشت سر جا گذاشتم و گذشتم . قطره قطره اشکهایم را به پای این قصه ریخته ام .

■ کابوس پشت سر مانده

شارمین میمندی نژاد

یک شلوار پسرانه پوشیده بود و پی پدرش می دويد . سر و وضعش با موهای کوتاه و شلوار مشکی پارچه ای خط دارش بیشتر به جاهل ها می زد تا دختر بچه ای هشت ساله . پدرش یال دانگ و دراز و بی قواره با کفشهایی گشاد و پاره جلوتر از او خود را می کشید . کمی گیج از خماری و نشنگی بود . از روزی که مادر بچه به تنگ آمد و از خانه این مرد معتاد فرار کرد، دوسالی می گذرد . مادر خواست که دختر بچه را از پدر بگیرد ، اما نتوانست و دختر بچه ماند پیش پدر . حقیقتش دختر بچه پدر را بیش از مادرش دوست داشت و پدر نیز با تمام آنکه هروئین غیرتش را برده بود ، ولی عاشقانه دختر بچه را می پرستید .

اعتیاد کشنده از زمانی آغاز شد که پدر دختر بچه از کار بیکار شد و دیگر کسی به او مثبت سفارش نمی داد ، کاری که پدر دختر بچه در آن تبحر داشت . همه بازار رفته بودند سراغ مثبت های ارزان قیمت چینی ... فقط هم همین نبود ، بیکاری



توالت که رسید متوجه شلوغی بیش از حد آن شد ، شروع کرد به قسم دادن کسانی که در صف ایستاده بودند تا نوبتشان را به او بدهند . بالاخره کسی راضی شد که در مقابل التماسهای او نوبش را به پدر دختر بچه بدهد . به سرعت وارد توالت شد . شیر آب را بر روی آفتابه باز کرد تا صدایش حواس دیگران را از آنچه که در توالت می گذرد پرت کند . از زیر لباسش وسایل ساختن را در آورد و شروع کرد و سوزنی را که چندین بار مصرف کرده بود پر کرد

و رگ گرفت و زد تو رگ . در همین حین صدای دخترش را شنید که از پشت توالت او را صدا می زند . بیرون آمد و تشری به سر بچه کشید که چرا از اتوبوس پیاده شده و به توالت مردانه آمده . دست دختر بچه را گرفت و به سمت اتوبوس دویدند . هنگام بیرون آمدن از توالت ، پدر دختر بچه نگاهی را حس کرد که به



روی دختر بچه سر تا پا سر می خورد و پایین می آید . برگشت که صاحب نگاه را بشناسد ، اما او بعد از نظر بازی ، به سرعت رفته بود . پدر دختر بچه خدر و نئشه به صفی که قصد سوار شدن بر اتوبوس را داشتند زد و بی آن که متوجه دخترش باشد، در صف فرو شد و از هرکس جلو زد و خود را به ابتدای صف رساند و پای چند نفری را هم لگد کرد و سوار شد و رفت نزدیک پنجره اتوبوس بی خیال نشست . دختر بچه به تقلا برای سوار شدن افتاده بود . اما مسافران بچه را هل می دادند . پدر خود را به صندلی رساند و نشست و سر به شیشه سرد چسباند و به بیرون خیره شد . بالاخره دختر بچه بابا کنان موفق شد خود را به پاگرد اتوبوس برساند . شاگرد راننده اتوبوس فکر کرد که دختر بچه گدایی است که به خاطر گدایی کردن می خواهد سوار اتوبوس شود و مانع او گردید . دختر بچه به شاگرد راننده پدر خود را نشان داد . پدر دست برد و در جیب بلیط

دختر بچه را بیرون آورد تا به شاگرد راننده نشان دهد. اما بلیط را که در دست گرفت ، آن را دوباره مچاله کرد و در ته جیبش چپاند و از سرنشگی شروع به خنده بی دلیل و بی جانی کرد و بی تفاوت به دخترش که با تشر راننده پیاده می شد ، خندید و همچنان که عقل از سرش پریده بود ، با خنده ای مریض ، سر به شیشه سرد پنجره گذاشت و دخترش را که میان موج شلوغ مردم از اتوبوس دور می شد، نگاه کرد . اتوبوس راه افتاد و آرام از محوطه ترمینال بیرون آمد . دختر بچه به دنبال

اتوبوس دوید و بابا بابا زد . اتوبوس که سرعت گرفت ، دختر بچه به گریه افتاده بود و جیغ می زد و در پی اتوبوس می دوید .

کیلومترها اتوبوس از شهر دور شده بود و پدر دختر بچه همان طور که سرتب دارش را بر شیشه سرد گذاشته بود بی اراده می خندید ، خنده ای که به ساعتی بعدتر به

گریستنی سخت تبدیل شد ...

پدر دختر بچه که نشگی از سرش پریده بود، با اولین اتوبوس از دهات به سمت شهر برگشت تا دختر بچه اش را پیدا کند . تمام راه دلش شور می زد و هزارچندگاه در ماتمی سخت می گریست و خود را لعنت می کرد که چرا فرزندش را تنها گذاشته ...

به ترمینال رسید ... بادی همه پاره کاغذها را به هوا بلند کرد . پدر دختر بچه نام فرزند را فریاد می کرد اما هیچ پاسخی نمی شنوید ...

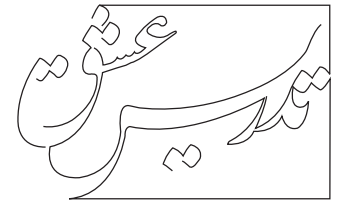
با همان شلوار مشکی راه راه پسرانه بر تخت فلزی و رنگ و رو رفته ای که تنها با پتوی کهنه سربازی پوشیده شده بود ، در

اتاق توالت شور ترمینال با نگاهی مسخ و خیره به دور دستها، افتاده بود . پدر دختر بچه با نشانی هایی که داده بود او را بالاخره یافته بود ...

پدر هر چه بالای سر دخترش داد زد و اشک ریخت و نام او را فریاد زد و گونه هایش را بوسید، نتوانست او را از خیرگی بیرون بیاورد . چهره زخمی دختر بچه و لباس پاره اش می رساند که در این ترمینال ، آن چه که نباید اتفاق می افتاده ، افتاده ... پدر پاره های لباس و تن زخمی دخترش را می بوسید و با اشک می شست و از درک لحظه های سخت فرزندش که در این ترمینال کشیده و یا در تمام زندگی ، به ضجه افتاد و فریاد زد :
خدایا! بچه مو برگردون ! اعتیادمو می زارم کنار . پدر خوبی براش می شم . فقط برش گردون ...

از آن روز توالت شور ترمینال تا سالها، مهمان هایی در اتاق خود داشت . بچه ای که خیره به سقف و بی هیچ حرفی چسبیده به تخت آهنی زوار در رفته اش شده بود و مردی که هر صبح از جگر فریاد می کشید و از گریستن ، کف از دهان بیرون می آورد و تنها در دیوانگی تمام ، خدا را قسم می داد تا بچه اش را به او برگرداند .





انتخاب شوند و برنامه ای ویژه جهت ارتقای توانایی ها و استعداد های بالقوه آنان طراحی، تدوین و تدریجا اجرا شود. امروز با سرمایه گذاری روی استعدادها، می توان فردایی روشن داشت؛ هم برای خود فرد و هم برای جامعه. بدین ترتیب می توان به ارزش بی بدیل انسان در امر آموزش تأکیدی دوباره داشت و به جوهر این کلام امیرکبیر پی برد:

« اگر نیت یک صدساله دارید، انسان تربیت کنید »
آموزش دانش آموزان یاد شده در این مرحله، تمامی ابعادی که جهت رشد آنان باید لحاظ گردد، در بر می گیرد؛ علاوه بر حمایت مالی خانواده در زمینه نیازهای حیاتی ابتدایی، پارامترهایی شامل تحقیق و تحلیل کامل شرایط خانوادگی برای رفع مشکلات حاد عاطفی این کودکان، بررسی جامع وضعیت جسمی و روانی دانش آموز و ارائه برنامه خاص برای بهبود کوتاه مدت و پیشرفت در بلند مدت فرد با استفاده از متخصصین مجرب، از جمله مواردیست که در راستای تحقق هدف میان مدت، مدنظر قرار می گیرد.

۳. هدف بلند مدت:

ایجاد و توسعه مدارس غیردولتی شبانه روزی تحت نظر و با استانداردهای جمعیت برای آفرینش نسلی نو که بیدارگران آینده ایران و جهانند.

برای کودکانی که در محلات معضل خیز زاده می شوند، فکری متفاوت و اندیشه ای دیگرگونه باید داشت. اگر نمی توانیم محیطی که در آن پای به دنیا گذارده اند تغییر دهیم، می توانیم برای نجاتشان محیطی جدید خلق کنیم. محیطی که هر آن چه جامعه از آن ها دریغ داشته، در آن بازبندند... از ساده ترین نیازهای زیستی (غذا و لباس و سرپناه) گرفته تا بازی و تفریح، آموزش مناسب و موثر و از همه ضروری تر: محبت عمیق انسانی.

مدارسی می سازیم برای تغییر دادن سرنوشت کودکانی که هیچ پناهی جز آغوش مهر ما ندارند. کودکانی که قلب هایشان از ترس و تنهایی دیوانه وار می تپد و همه آسمان ها و زمین را با دیدگان اشکبارشان شبانه روز به یاری می طلبند... این گونه « تدریس عشق » خواهیم کرد و درس عشق خواهیم آموخت از نگاه ترسان طفلی که ناگهان با ایمان عاشقانه و

■ تدریس عشق و اهداف سه گانه آن

کاشتن دانه هایی برای رویش جنگلی شاداب در فردایی که دور نیست

گروه آموزش جمعیت امداد دانشجویی - مردمی امام علی (ع) طرح « تدریس عشق » را با اهداف زیر ایجاد کرده است:

۱. هدف کوتاه مدت :

ارتقای سطح علمی دانش آموزان و آشنایی ملموس دانشجویان و سایر اقشار فرهیخته با حقایق جامعه و ایجاد موج بیداری نسبت به سرنوشت شوم بشریت در صورت ادامه نا آگاهی فعلی در کشور و جهان .

برگزاری کلاس های تقویتی برای دانش آموزان مناطق محروم جهت آماده سازی آنان در امتحانات پایان ترم. تاکنون در پنج نیمسال تحصیلی متوالی و در سه شکل این دوره های فشرده آموزشی برقرار شده است (از اردیبهشت ماه سال ۱۳۸۶ تا اردیبهشت ماه سال ۱۳۸۸). این سه شکل عبارتند از :

الف - تدریس در منازل محرومین

ب - تدریس در مدارس مناطق محروم

پ - تدریس در دانشگاه و حضور دانش آموزان در محیط دانشگاه

معلمین این طرح اغلب از دانشجویان و در مواردی نیز از مدرسین با سابقه و اساتید دانشگاهی داوطلبی هستند که با حضور در همایش های طرح ثبت نام و اعلام آمادگی کرده بوده اند .

۲. هدف میان مدت :

کشف استعداد های دانش آموزان و پرورش همه جانبه آنها تا به ثمر رسیدن نهایی .

این بخش به طور رسمی، از مرداد ماه سال جاری آغاز شده است. قرار بر این است که تعدادی از دانش آموزان مستعد خانواده های تحت پوشش جمعیت، پس از بررسی های دقیق

حرکت دگرخواهانه ما به آرامش می رسد، لبخند می شود و معنای بلند دوست داشتن می گردد!

(منبع : وبلاگ طرح « تدریس عشق » :
(www.tadrise-eshgh.blogfa.com)

■ تغییر برای میلاد

طرح تدریس عشق

عاطفه دهدار

آموزان محروم مناطق مختلف ، شرایطی برای میلاد و دانش آموزانی مثل او فراهم ساخته تا این امکان را داشته باشند که از نزدیک با محیط دانشگاه ارتباط برقرار کنند و آنچه که تا به حال در قالب پند و نصیحت درباره مزیت های ورود به دانشگاه شنیده اند را از نزدیک لمس کرده و تصمیم بگیرند که آیا دانشگاه و تحصیل می تواند برایشان مفید واقع بشود یا خیر .

برنامه هایی که برای روز حضور دانش آموزان در دانشکده مکانیک دانشگاه صنعتی « خواجه نصیرالدین طوسی » تدارک دیده شده بود ، شامل مواردی بود مثل : صرف نهار، آشنایی با رشته های دانشگاهی مختلف توسط دانشجویان هر رشته (از جمله پزشکی ، روانشناسی ، حقوق و مهندسی های مثل مکانیک ، عمران ، برق و هوافضا) ، بازدید از سایت کامپیوتر دانشکده و سپری نمودن ساعتی در سالن تربیت بدنی .

اون روز قبل از اومدن به دانشگاه ، وقتی میلاد رو دیدم و ازش راجع به علت ترک تحصیل پرسیدم، با بی خیالی خاصی نگاهم کرد و گفت: «آخه درس خوندن به دردم نمی خوره... سخته...» وقتی وارد سالن دانشگاه شدیم، متوجه تغییر حالت چهره خیلی از بچه ها شدم که با نگاهی متفاوت به اطراف خیره شده بودند. گویی انتظار نداشتند با چنین فضایی روبرو شوند. پس از صرف نهار، نوبت به گفتگو با دانشجویهای رشته های مختلف رسید. هر کس راجع به رشته اش برای بچه ها صحبت می کرد. اینکه برای تحصیل در این رشته چه خلاقیت ها، استعدادها و پیشینه هایی رو باید دارا بود. نهایت مادی و معنوی رشته به کجا ختم می شه و در نهایت چه نقشی رو در اجتماع برای دانشجوی اون رشته رقم می زنه ؟

وقتی یکی از بچه های مهندسی مکانیک داشت صحبت می کرد، برگشتم و به چهره میلاد نگاه کردم. دیدم با تمام توان و تمرکزی که در او وجود داشت، به چهره اون دانشجو زل زده بود. انگار نمی خواست کلمه ای از حرفهایش رو از دست بده... انگار راهش رو پیدا کرده بود... فهمیده بود همیشه مجبور نیست چیزهایی رو که دوست نداره بخونه، بلکه می تونه به سراغ علایق و استعدادهاش بره. متوجه شد که با تلاش و پشتکار، درس خوندن و پیشرفت کردن، می تونه متعلق به او هم باشه و تنها آویزی بیگانه جدا از زنجیر گردن زندگی او نیست که در جهان خارج از او نهاده شده باشد. برقی در نگاهش بود ، انگار

یکشنبه ۲۰ اردیبهشت ۸۸ - ونک - دانشکده مکانیک دانشگاه صنعتی خواجه نصیرالدین طوسی

توی این شهر شلوغ و پر هیاهو ، بین این همه آدم رنگارنگ و عجیب و غریب که هر کدوم یه قصه تو دلشون دارن، توی این کوچه های مملو از جهان بی خبری... توی یکی از همین گوشه های تاریک شهرمون که مدتهاست خیلی هامون حتی وجودشون رو به دست فراموشی سپردیم و عینکی از ندیدنها به چشم، قفلی از نشدننا به زبان و زنجیری از نخواستنها به قلبمون زدیم، خانواده های محروم زیادی زندگی می کنند که چیزهای عادی روزمرگی هامون، آرزوی دست نیافتنی بزرگ زندگی اونها رو تشکیل می ده... توی یکی از همون کوچه های تاریک شهرمون... توی دل یکی از خانواده های محقر و فقیر نشینی که چهره فقر و ناکامی، گرما رو از دل کانونش ربوده، پسر ۱۶ ساله ای زندگی می کنه به اسم میلاد. اعضای جمعیت متوجه شده بودند که متاسفانه حدود یک ماهی میشد که درس و مدرسه رو رها کرده بود و قصد داشت بره سراغ کار آزاد. تصمیمی که شاید اکثر بچه های هم سن و سال و هم شرایط میلاد می گیرند . دلیلش هم می تواند افق بسته ای باشد که شرایط سخت زندگیانش برایشان فراهم کرده و در عوض برایشان ناامیدی و عدم باور آرزوهای خود و تغییر جهان درون و بیرون، عدم آگاهی نسبت به ضرورت تحصیل و مزایای مادی و معنوی ای که می تواند برایشان مهیا کند، به بار آورده است. گروه « آموزش » جمعیت با شناختی که نسبت به این معضل مرسوم خانواده های تحت پوشش جمعیت دارد ، از آغاز طرح « تدریس عشق » ، علاوه بر تدریس در مدارس و منازل دانش

که فهمیده باشه راهی برای نجات خود و خانواده اش از سختی فقر ، وجود داره .

وقتی سخنان دانشجویان به پایان رسید، نگاهش کردم و حالش رو پرسیدم... حس غریبی در چشمانش موج می زد... گفت: «چرا منو زودتر به اینجا نیاوردید؟ تو دلم جرقه زده شد».

همون شب رفته بود خونه و مادرش زنگ زد و گفت این بچه رو کجا بردید امروز؟ همش توی خودشه . رفته توی اتاق و خیره شده به یه نقطه و گریه میکنه .

با این که یه هفته پیش تر تا امتحانات خرداد ماه نمونده بود، تصمیم گرفت که برای امتحاناتش خودشو آماده کنه . . . و در نهایت، میلاد جز سه درس ، باقی امتحاناتش رو با قبولی پشت سر گذاشت که با توجه به دوری یک ماهه از مدرسه و ضعف تحصیلی که از قبل داشت ، نتیجه فوق العاده ای بود .

این یه تغییر بزرگ بود . شاید بزرگ ترین تغییری که در ساعاتی کوتاه ممکنه در زندگی یک نفر ، ایجاد بشه :

تغییری برای میلاد!



■ گزارشی از اردوی تبریز دانش آموزان ممتاز خانواده های تحت پوشش جمعیت

همیشه با تو، همیشه جاری، مانند ارس

فاطمه موسوی

گردد، رصدخانه خواجه نصیرالدین طوسی را هم سیاحت می کنیم و بعداز ظهر همان روز می رویم به تبریز.

روز دوم است که راهی جلفا می شویم. همراهی رود همیشه در طواف «ارس»، متوجهمان می کند که در چند میلی متری خط مشکی دور نقشه کشورمان هستیم. به محلی می رسیم که بر خلاف اسمش جای آبادی است: آسیاب خرابه! گویا سابقا در این محل یک آسیاب آبی وجود داشته که با استفاده از این آبشار کار می کرده، اما در حال حاضر خرابه ای بیشتر از آن آسیاب باقی نمانده و با مقداری کم لطفی، این می شود فلسفه انتخاب اسم این محل دیدنی. از اتوبوس که پیاده می شویم چشم می چرخانیم و تا

دوردستها کوه می بینیم و خشکی. راه می افتیم و پایین تر می رویم. کم کم با پاشیده شدن قطره های آب، متوجه می شویم در میان آن همه خشکی و یکنواختی، یک آبشار باطراوت در یک دره باصفا زندگی می کند و از خرد تا کلان به وجد می آییم. کوچکترهای گروه بدون اینکه وقت را برای فکر کردن و تصمیم گیری هدر بدهند، فوراً بودن زیر آبشار را انتخاب می کنند. این گفته آندره ژید که می گوید:



«برای من شنیدن اینکه شنهای ساحل نرم است، کافی نیست. می خواهم پاهای برهنه ام این نرمی را حس کند»، انگار تعریف همین رفتارهای دل دلی بچه هاست که برای آدم ذره ای شک باقی نمی گذارد که اردو میدانی برای پر و بال دادن به این حس فطری آنهاست. زیبایی آبشار و منحصر به فرد بودنش یکی بچه ها را وسوسه می کند که چند دقیقه ای به پاهای برهنه شان مجال بدهند که نرمی ساحل را حس کند، البته از نوع

عصر چهارشنبه ۲۱ مرداد ماه سال ۸۸. طرح «تدریس عشق» مربوط به نیمسال تحصیلی دوم اجرا شده، جشن کارنامه هم برگزار شده و حالا دیگر نوبت پرطرفدارترین برنامه تشویقی مشترک گروه آموزش و کمیته مددکاری است: اردو! قرارمان را با بچه هایی که معدلشان آنها را برای اردو انتخاب کرده می گذاریم در راه آهن. تا ساعت ۹ شب که زمان حرکت قطار به سمت مراغه است، بچه

ها یکی یکی سر می رسند. دختر و پسر. از ۸ ساله هستند تا کنکوری. فضای زیادی از سالن را گرفته ایم و داریم برنامه ریزی ها را کامل تر می کنیم. بخش میان مدت طرح «تدریس عشق» که شامل کشف و پرورش استعداد های کودکان است، آغاز شده و بناست در این اردو به دقت بچه ها را زیر نظر بگیریم؛ بنابراین هر کدام از رابطین اردو، می شویم مسئول یک گروه ۵ نفره از بچه ها.

شبهان در قطار سپری می شود و روز اول اردویمان در مراغه. در یک مدرسه صبحانه را می خوریم و بعد گروهی از بچه ها مشغول بازی و ورزش می شوند تا اینکه راهی موزه مراغه می شویم. بعد سری می زنیم به معبد مهر، که نیایشگاهی بوده به صورت زیرزمینی و صخره ای برای پرستش خورشید و برگزاری آیین مهرپرستی و قدمت آن به دوره اشکانی و ساسانی برمی

خیس شدن زیر آبارش! و مطمئن شوند که بدک نیست اگر به توصیه شاعر، گاهی هم چترها را ببندیم!

روز سوم را در تبریز می گذرانیم. در موزه هایی مثل موزه فرش با فرشهای خارق العاده چند ده متری اش، موزه آذربایجان و مجسمه های خیره کننده اش، موزه شهرداری، خانه استاد شهریار که نام موزه ادبی را به خود گرفته، خانه مشروطه، مقبره الشعرا و نزدیک غروب به عمارت «ایل گلی» که ترجمه فارسی اش می شود «استخر مردم» می رویم و با دیدن استخر ۵۴۶۷۵ متر مربعی اش، نفسی تازه می کنیم و قهرمانی «قهرمان میرزا» را تحسین می کنیم، چون درباره ایل گلی نادر میرزای قاجار گفته: «این آبگیر در اوایل حکومت قاجار، انباشته از خاک و ریگ بود و قهرمان میرزا، پسر هشتم عباس میرزا

نایب السلطنه، حکمران آذربایجان، آن ملک را در مقابل سالی سی و پنج خروار غله خریده و سپس در آبادی و عمران آن همت گماشته». حالا از نظرات و روحیه بچه ها می شود فهمید که ایل گلی بهترین خاطره اردویشان بوده. مخصوصا به خاطر سوار شدن در یک قایق سرپوشیده که امکان استخرنوردی گروهی را برایشان مهیا کرده، شبیه یک اتوبوس که روی آب راه برود؛ همین طور ورزش و بازی دسته جمعی وسطی و از همه بیشتر خوردن یک کاسه کوفته تبریزی داغ توی اون شب سرد ایل گلی.

روز چهارم باز همسفر جاده می شویم برای سیاحت روستای کندوان، یکی از سه روستای صخره ای جهان، که خانه های آن را تشبیه کرده اند به کندوهای عسل ساخته شده در دل کوه.



این خانه های کندویی که دیوار و آجرش چیزی غیر از کوه نیست، به مذاق همه مان خوش می آید. معلوم است که زندگی در اینجا فوق العاده بکر، باصالت و روحنواز است، نشان به این نشان که طبیعتش بدجور طبیعتمان را می نوازد! به نظر می آید اهالی کندوان خیلی باهوش بوده اند که انتخاب امروزشان، پایبندی به این نوع زندگی است.

در طول راه سمیه و مینا - از فرزندان خانواده های تحت پوشش - درباره مسابقات شنایشان برایم تعریف می کنند و انرژی زیادشان را در چشمهایشان نشان می دهند. از چشمهای سمیه و سادگی و یکرنگی او، به مینا می رسم؛ مینا آشنای دیرین جمعیت... دخترکی رنج دیده از محله خاکسفید تهران*.

در تمام طول اردو از هر چه که بگذرم، اما مکث می کنم روی چشمهای مینا که نشانی از یک بلوغ فکری بیشتر از سنش دارد و لبخند جدانشدنی روی لبش. خیلی دوست دارم ریشه این نگاه بزرگوارانه و آرام را پیدا کنم. بعد که داستان زندگی پر مشقت و پر نشیب و فراز زندگی مینا و بهبود زندگی خانوادگی اش را پس از آشنایی آن ها با جمعیت و مردی به نام شارمین می شنوم، همین جا بیش از پیش ایمان می آورم به «ان مع العسر يسرا»، که اگر پای یک «برخاستن» خیرخواهانه و یک اراده به تغییر را در روزمرگی های زندگی مان وسط بکشیم، چقدر این بلوغ های دوست داشتنی تکثیر خواهند شد.

برگزاری مسابقات داخل اتوبوسی، از پرترفدارترین برنامه های

اردو به حساب می آید که سارا هاشمی پور از اعضای گروه آموزش (طرح تدریس)، با انرژی زیادی آن ها را اجرا می کند. خیلی خوشحال کننده است که در طول یک مسابقه به خاطر ذات پرانرژی و رقابت جویانه و انگیزه آن، که می تواند جایزه باشد، تغییر رفتار عده بیشتری از بچه ها را می بینیم. کسانی که تا چند دقیقه پیش، پشت حصار و در انزوای خودشان بودند، حالا می شود هیجان و انرژی و میل به برنده شدن را در آنها دید. اما با وجود انواع برنامه های شاد اردو، هنوز تعدادی از بچه ها هستند که همچنان پشت دیوار محنت های بی شمارشان مانده اند؛ دیواری که می دانیم نه ساخته دست خودشان، که ساخته شرایط بد زندگی شان است.

ترتیب دادن یک برنامه اردو همیشه کار سختی بوده. این سختی وقتی بیشتر می شود که مختلف بودن گروه های سنی و خاص بودن شرایط زندگی بچه ها، نیاز به برنامه ریزی دقیق تری را بطلبد. برنامه هایی که هم شیطنت ها و انرژی سرشار بچه های کم سن و سال تری مثل هادی - از فرزندان خانواده ها - را جواب بدهد، هم بزرگترهای گروه را راضی کند، هم فال باشد و هم تماشا، هم خاص پسند باشد هم عام پسند، هم خودباوری دادن به اعضا را در خود داشته باشد، هم بتواند قد و قواره روح و روحیه و صبر و تحمل شان را بلندتر کند، دورنمایی از اهداف و آینده شان به آنها بدهد، هم جلب اعتماد کند و ... این ها و خیلی معیارهای دیگر در طرح تدریس و در حالت غیر رسمی تر در اردو، جزو ملاکهای برنامه ریزی و رفتاری با بچه ها قرار می گیرد.

خانم «شعبانی» یکی از مسئولین اجرایی طرح تدریس و اردو، از یادداشتهایی که از بچه ها حول نظراتشان درباره اردو جمع آوری شده و نکته جالبی که به چشمش خورده می گوید: «برای خیلی از بچه ها خیس شدن من زیر آبیشار آسیاب خرابه خیلی جالب و خاطره انگیز بوده، به نظرم میاد هیچ چیز به اندازه همین صمیمیت و دوست شدن با بچه ها و خوشحال کردنشون نمی تونه برای تغییر فرهنگ و رسیدن به هدفهایی که توی طرح تدریس مدنظرمنه، موثر باشه».

ساعت ۶ صبح می رسیم به راه آهن تهران. بچه ها یکی یکی





و یک ای کاش :
 ای کاش از اردویی چنین موثر، حمایت بیش تری شود . .
 . اردویی که تاثیرات فوق العاده اش را در بهبود وضعیت
 تحصیلی و اخلاقی بسیاری از کودکان تحت پوشش جمعیت
 ، شاهد بوده ایم .
 ظهر است که مینا پیام می دهد: « فاصله گرفتن از آدمهایی که
 دوستشان داری بی فایده است. زمان به ما نشان خواهد داد که
 جانشینی برای آنها وجود ندارد » .

* رجوع شود به صحبت های مینادرهمایش « ایران ۱۱۳۰ » .

خداحافظی می کنند و می روند و با رفتنشان ، اردوی امسال
 هم به خاطره شدن خود نزدیک می شود. خاطره ای که تمام
 سعی برگزارکنندگان اردو در این بود که در زندگی بچه ها
 ماندگار شود و در روزهای سختی که در انتظار اغلبشان است ،
 به وجودشان انرژی بخشد و با شادی این خاطرات ، غمهایشان
 را به زانو درآورند .

حالا برگشته ام به خانه و به اردو و اجرای آن فکر می کنم،
 به بچه هایی که چند روزی را با هم گذراندیم، به دیوارهای
 مزاحم، به پاهای برهنه که مشتاق لمس نرمی ساحل است،
 به رود ارس همیشه در طواف و همیشه جاری که انگار حضور
 دیرینه اش، آرامشی باشد برای خطوط مشکی و ناآرام اطراف
 این دیار و فکر می کنم چه خوب است اگر برای همه بچه هایی
 که در اردو بودند و برای آن کودکان محروم بی شماری که یک
 سفر آرزویشان شده ، ارس باشیم !



■ مقدمه :

آیین « کعبه کریمان » ، سال گذشته برای نخستین بار اجرا شد و شامل دو قسمت بود . ۲۴، ۲۵ و ۲۶ تیرماه سال ۸۷ مصادف با ولادت امام علی(ع)، ایام اعتکاف و روزهایی که گرانی اجناس و کالاها ، در اوج خود قرار داشت ، بخش اول طرح به نام « سه روز ارزانی » ، به پیشنهاد جمعیت امداد دانشجویی - مردمی امام علی و همکاری جمعی از کسبه ، در نقاط مختلف تهران وهمین طور برخی شهرستان ها از جمله کرمانشاه به اجرا گذاشته شد؛ بر این اساس مغازه داران طی سه روز یادشده ، به مناسبت میلاد حضرت علی، اجناس خود را ارزان تر در اختیار مردم قرار دادند . در این قسمت از طرح ، درباره چرایی وجود معضلاتی چون گرانی ، فقر ، اعتیاد و ... و چگونگی و نحوه برخورد مردم با این سختی ها در سایت : www.naneveshteh.com سؤالاتی از مراجع تقلید و مسئولان پرسیده شد .

۴۳

شماره سوم ، مرداد و شهریور ۱۳۸۸

شماره سوم ، مرداد و شهریور ۱۳۸۸

■ آیین کعبه کریمان

گزارش : راحله مکی نژاد

بخش دوم این آیین ، به آرزوهای کودکان رنجور مربوط می شود که امسال تنها همین بخش از طرح - البته با گستردگی بیش تری - اجرا شد و در مطلب زیر بدان پرداخته شده است .

■ سجاده ام را به دوش میکشم . . . این دعاهاى شبانه مرا به هیچ سپیده ای نمیرساند !

گوشه نشینی، خلوت، عبادت، اشک... این کلمه ها وقتی کنار هم قرار می گیرند که کسی خسته از تعلقات دنیا به سمت نور حرکت کند و طالب نور باشد و در جستجوی حقیقت، سجاده اش را بردارد، قدم هایش را محکم کند و برای سه روز ساکن خانه خدا شود، مسجد نزدیک ترین خانه خدا به ما و معتکف، آشنا با واژه های بالاست. اما آیا مسجد نزدیک ترین نشانی خدا به ماست؟! پس چرا برای رسیدن به خدا، باید از زمین می گذشتیم؟ آیا راه رسیدن به آسمان از همین کوچه های خاکی نمی گذرد؟ از گرفتن دستهای پینه بسته، از برداشتن باری که روی شانه های نحیفی سنگینی می کند؟ باید از زمین بگذریم. از تک تک کوچه هایش و سر بزنییم به تک تک خانه ها و هر جا باری بر زمین بود، برداریم تا راه به آسمان رفتن هموار شود. امسال و سال گذشته اعضای جمعیت امداد دانشجویی - مردمی امام علی به طواف کعبه رفتند ، اما نه طواف کعبه سنگی ، که طواف کعبه هایی کاغذی که آرزوهایی در دلشان نهفته بود !

کعبه هایی از جنس مقوا توسط بچه های محروم، ناتوان ذهنی، بیمار و . . . ساخته شد و توسط همین بچه ها رنگ آمیزی شد . کعبه های کوچکی که درست مثل نمونه اصلی اش ساخته شده بود. با همان شکاف شگرف که علی را به دنیا هدیه داد ! حالا آرزوهای بچه ها با دست های امیدوارشان نوشته و از همین شکاف در جان کعبه ها نهاده می شد تا معتکفین به طوافشان برخیزند و برآورده شان سازند :

طواف آرزوهای دردمندان !

کعبه های ساخته شده و پر شده از آرزوهای کودکان ، پس از جمع آوری ، بین معتکفین در مساجد و میان سایر مردم پخش شد . برای آن کس که کعبه ای را می گشود ، آرزوی کعبه ، وظیفه ای سنگین بود و برای لحظه ای هم که شده به ایشان یاد آور می شد که راه آسمان از زمین می گذرد . . . امسال در ایام اعتکاف و میلاد امام علی حدود ۶۰۰ کعبه آرزو جمع آوری و بین خیرین و معتکفین پخش شده است ؛ آرزوهایی که بسیاریشان ما را به یاد کاهلی ها

و سستی هامان در رسیدگی به هموعانمان می اندازد و انگار اگر برای برآوردنشان نکوشیم ، مخاطب این کلمات تلخ علی می سازد :

« در میان شما ایستاده چندان فریاد می کنم و شمارا فرا می خوانم، به هواداریم نمی آید، وهرچه فریاد می کشم به یاری ام نمی شتابید، سخنم را گوش نمی دهید و فرمانم را پیروی نمی کنید » .

و آن که جانش بلرزد از این سخنان ، به راستی برخواهد خاست .

در روز یکشنبه ۴ مرداد ماه سال جاری و مصادف با میلاد امام حسین (ع) ، همایش پایانی آیین « کعبه کریمان » در سالن همایش های « خانه شهریاران جوان » برگزار شد و قسمتی از آرزوهایی که به واقعیت تبدیل شده بود ، جمع آوری شد .

این برنامه شامل قسمت های متنوعی بود ؛ از آن جمله : معرفی فعالیت های جاری جمعیت توسط خانم رحیمی (دبیر جمعیت) ، پخش مستند « کعبه کریمان » ، توضیحاتی راجع به روند فعالیت های تیم « کعبه کریمان » توسط خانم مینوسپهر(مسئول طرح) ، اجرای موسیقی زنده و سخنرانی موسس جمعیت ، آقای شارمین میمنندی نژاد .



■ **گزیده ای از صحبت های موسس جمعیت در این همایش :**

سلامی که گم شد !

- به سلام اندیشیدم . زمانی که پیامبر ، سلام دادند میان قومی متوحش . قومی که همدیگر را می کشتند .
 داشتیم با دوستی صحبت می کردم ، که پان ایرانیسم ها می گویند ، ما پیش از اسلام ، درود داشتیم ، همدیگر را به جاودانگی و بزرگی می خواندیم ؛ اما اسلام چیزی که به دست آورد بعد از عمری ، یک « سلام » بود که یعنی صلح بر توباد ! یعنی مرا نکش ! به نظر من سلامی که از دل یک توحش بیرون آمده است ، خیلی قوی تر و بهتر از درود است که از دل تمدن و مدنیت بیرون آمده باشد .

پیامبر کار بزرگی انجام داد که در جنگ ، صلح ایجاد کرد . سلام ایجاد کرد ... و این تا جایی پیش رفت که امت ها در کنار هم می ایستادند و نماز می خواندند . چون این یک خاصیتی (در قبایل عرب) بود که وقتی به هم می رسیدند، همدیگر را می کشتند ! اصلا کاری نداشتند (غیر از این) !
 می گفتند اگر این شمشیر من در دو ساعت کسی را نکشد ، آدم نیستم ! متأسفانه من این چند وقت احساس کردم این سلام بین ما گم شده است . خواستم بگویم سلام ، دیدم گم شده ! این صلح بین ما گم شده ! خیلی احساس دردناکیست .
 - جامعه ما یک جامعه اخلاقیست . یک چیزهایی را تحمل نمی کند . چند اصل است که جامعه را کاملاً منحل می کند . مثل قتل ، دروغ ، زنا ، تهمت زدن و یکی دیگرش هم دزدیست . مثل نقل و نبات دو نفر بنشینند جلوی هم . یکی به دیگری بگوید تو دزدی ! آن دیگری بگوید تو دیوانه ای ! تو دروغگویی ! خیلی راحت !!!
 دردی هم بدتر از این نیست که برادر مقابل برادر بایستد، جایی که ما باید همدیگر را دوست داشته باشیم ... دردی بدتر از این

نیست که محبت و عاطفه دارد بین بعضی ها گم می شود .
 - حداقل من می دانم کسی مثل حاج احمد متوسلیان روزگاری توی این مسیر شروع کرد به جنگیدن برای خاک خرمشهر که اسیر شد و ... آرزوی حاج احمد این بود که فرزندان با آرزوهای زیبا از این بسترها و گهواره ها بخیزند . به خاطر همین بود که سی سال اسارت را کشیده است ... (این عزیزان) هیچ گاه توقع نداشتند (این خشونت ها را در جامعه ببینند) ... به عده ای سلام را از بین بردند ، صلح را از بین بردند ... (الان) ما یک وظیفه ای داریم توی جامعه و آن این که دوباره برویم به سراغ ادبیات صلح، حداقل بین خودمان .
 - این جا توی جمعیت ، در به روی همه باز است ، هر کسی از هر جناحی می تواند بیاید ، (ولی دادن را بلد باشد ... باید بتواند سلام بدهد . این یعنی یک جمعیت مردمی .

- من نمی دانم چه کسی قرار است آن بالا بنشیند ، ولی جای خودم را بلدم . من این پایین نشستم ؛ قبل از این که هر تغییری را در جایی که مال من نیست ، بخواهم ایجاد کنم ، باید در خودم تغییر بدهم . این تغییری که باید در خودم بدهم همین سلام است ، همین محبت و برادریست .
 - آن هایی که یک اندیشه ای را می پرستند ، بگذارید زمان و تاریخ در مورد اندیشه شان قضاوت کند ؛ ولی ما به دور از اندیشه های گوناگون ، فقط یک چیزی را دنبالش هستیم . . . از معصومان بزرگوار سلامشان را و محبتشان را (به دنبالش هستیم) .
 - ما باید یاد بگیریم چه چیزی از جامعه مان می خواهیم . آیا خشونت می خواهیم یا عشق ورزیدن ؟ عشق ورزیدن ، به همسایه است ؛ به سایه خودم . به کنار دستی خودم . عشق ورزیدن ، تجلی اش در شانه به شانه ایستادن در کنار یکدیگر است . چه زیباست ایستادن طبقات در کنار هم ؛ کارگر و سرباز و پیشه ور و مجاهد و فیلسوف و اندیشمند و ...
 - در مورد طرح « کعبه کریمان » من همیشه یک حس خاصی

دارم . مولا علی را باید با گوشت و پوست و تمام وجود لمس کرد .

- اتفاقی که باید در جامعه بیفتد این است که یک تمامیت معجزه وقوع یابد . یعنی تبدیل یک ناممکن به ممکن . این اتفاق باید با اسم پاک آدم هایی بی افتد که در مسیر خداوند رفتند . با مراسمی که ما می گذاریم ، باید یک ناممکن به ممکن تبدیل شود .

- (علی) مولاییست که دردمندانه در جهان آینده می گردد . وقتی کسی با کودکان ارتباط برقرار می کند ، می خواهد که آینده بهتر شود ، آینده ساخته شود و بهبود پیدا کند . ایشان وقتی در میان کودکان می گردد ، دو تا اصل را متوجه می شود ؛ یکی این که من خودم رفتنی هستم و دیگری این که حکومت من هم رفتنیست . این تاریخ را که ورق بزنی پر از شاهانیست که هیچ کدام به یاد نمی آیند و گم شده اند . اما دیکتاتور فکر می کند که خودش همیشه هست و مرگ برایش نیست و حکومتش هم همیشه هست . علی می دانست علاوه بر خودش ، نطفه عدالتی که کاشته و آدم هایی که ساخته ، همه رفتنی هستند . . . همه از بین خواهد رفت و شاید چیزی از این حکومتش نماند ؛ ولی یک چیزی باید بماند در آن شب های تار و آن ، این کودک است و کودکی این کودک ! و شاید الان تنها چیزی که بتواند ما را پشت یک هدف مقدس جمع کند ، همین باشد .

- این کودکان آن زمانی که ما شاید نباشیم ، آرامش ما هستند ، من نمی دانم (الان) بعضی از پدران یا پدربزرگان ما که نیستند ، چه آرامشی احساس می کنند وقتی ما با هم با خشونت و شقاوت رفتار می کنیم؟! ما سرمایه آتی خودمان را روی این نگاه ها گذاشتیم . ما تنها قدرتمان و هدفمان و تنها هنرمان ، سلام کردن به این چشم است : چشم کودکی که می خواهد فردا را ببیند .

- این نگاه معصوم ، مسیر خودش را تعیین کرده است؛ دل شما را معصوم خواهد کرد ، دل شما را پاک خواهد کرد .

این نگاه معصوم ، مسیر زندگی را به شما درست یاد خواهد داد .

- (آرزوهای این کودک چیزهای عجیبی نیست) او می گوید

آینده من از پله های کوچکی تشکیل می شود ، شامل بازی های کودکانه ، شامل احترامی که بگیرم ، شامل دست نوازش پدرانه ؛ بعد وقتی دست نوازش پدرانه بر سر آن بچه کشیدی ، متوجه می شوی جامعه ات به این نیاز داشت : آن لحظه است که سلام زاده می شود ! آن لحظه است که هر کجا بروی ، خشونت ها در سایه وجود تو به زیبایی تبدیل می شود . - در تولد مولا علی (با اجرای این آیین) این اتفاق فرخنده افتاد که ما ادبیات درون کودکان شهرمان را بشنویم .

خواستم بگویم سلام ، دیدم گم شده ! این صلح بین ما گم شده ! خیلی احساس دردناکیست .



بخشی از آرزوهای کودکان :

من همیشه آرزو داشتم که یک خانه داشته باشیم که بتوانم در آن به راحتی زندگی کرد، یک خانه که فرش هایش پاره

نباشد ، شیشه هایش شکسته نباشد و . . . (محمد علی ، یتیم) .

من از حضرت علی میخواهم که به مشهد بروم اما راه آهن از ما پول زیادی نگیرد، من یک جعبه بزرگ مداد رنگی وماژیک میخواهم، من حضرت علی را دوست دارم، من . . . (مینا ، معلول ذهنی) .

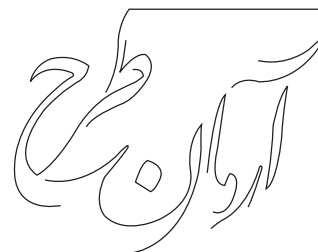
سلام به آقایم که میخواهم چند کلمه ای را در این کاغذ سفید (برایش) حک کنم ، اما خودم میخواهم باهات درددل کنم ، من مشکلات زیادی تو زندگی ام دارم، که از همه مهم تر پدرم هست که درخانه من را مورد آزار واذیت قرار میدهد، آقای من ! از تو میخواهم که به دل من صبری عطا کنی، حمام نداریم واین تابستان گرم را بدون کولر تحمل کردم . . . (مریم) .

۱۰ ساله بودم که پدرم را از دست دادم، پدرم چیزی نداشت جز یک اتاق ۱۲ متری که همیشه یک گوشه اش رختخواب خواهر مریضم پهنه، مادرم برای تامین مخارج ها به هردری میزنه، اما هرچی گیرش میاد خرج دوادرمون خواهرم میشه، آرزوم اینه که حداقل یک یخچال داشته باشیم که تابستونا آب خنک بخوریم... (معصومه) .

خدا جون سلام ! مامانم گفته یه نامه برای شما بنویسم و آرزو هام رو توش بگم. تا بندازی توی صندوق پست امام علی. خدایا یه کم پول به مامانم بده تا یه دوچرخه قشنگ برای ما بخره. آخه بابام رو بردی پیش خودت و دیگه نیست که برام دوچرخه بخره. خدا جون اگه وقت نکردی دستت رو توی صندوق امام علی بکنی و آرزوی من رو ببینی اصلا ناراحت نشی ها، من بازم تو رو دوست دارم (محمد علی ۶ ساله ، یتیم) .

تنها آرزویی که دارم اینه که پدرم کنارم بود، آن موقع دیگه مادرم مجبور نبود صبح تا شب کار کنه، وقتی مادرم خسته و کوفته از سرکار میاید ازش خجالت میکشم... (حسین ، یتیم) .





آه! انسانیت! چه زیبا به روح شهرت پیوند داده شده ای، عروج تو منوط به عروج شهرت است. حال آرمانشهرم چه می تواند باشد تا مرا به عروج کردن رهنمون کند؟ آنجا که بگویم، منم ایرانیان، معنای شهرم، معنای زمینم که وفادار مانده ام به سوگندها.

آرمانشهرم! تویی سند آزادی من. تویی آن فضیلتی که مرا شوریده می کنی تا از نیک و بد خویش بیزار باشم و تنها تو را دادگر حقیقی خویش بدانم. آرمانشهرم! چه زیبا مرا به فراز حیوانیت و زمانی به فرود انسانیت کشاندی، آن جا که گمان می کردم انسانیت در منیتم خلاصه می شود. آرمانشهرم! می خواهم از تو برای مردمانم بگویم. بگذار بگویم زمانی می شود از آرمانشهر سخن گفت که همه مردمان سوگندهایشان را به یاد آورند، در آن اولین روز که اسماء را تکرار می کردند. همان اسماء که معنایش را کسی درک نکرد، مگر ایرانیان. ایرانیان بود که عهد را تکرار می کرد. قسم به تین و زیتون. قسم به طور سینا. قسم به این شهر امن و امان که انسانم آرزوست...

قرار است این صفحه، آرمانگاه کاغذی ما باشد یا میعادگاهی که در آن از دوست داشتن هایمان حرف می زنیم که می خواهیم باشند و از انزجارهایمان می گوئیم که می خواهیم سایه شان را با تیر بزنییم تا نباشند. آرمانشهر، مدینه فاضله، شهری که دوست می داریم یا هر اسم دیگر مورد علاقه مان. چه فرقی می کند؟ وجودش است که مهم است و ساختنش است که مهم تر. می خواهیم اینجا جایی برای خط و نشان کشیدن طرح هایمان باشد.

■ عهد را تکرار کنیم

مرضیه مقدم پارسا

«قسم به تین و زیتون، قسم به طور سینا، قسم به این شهر امن و امان، که ما انسان را در مقام احسن تقویم بیافریدیم.» (قرآن)

در شهر من تین و زیتون فراوان است. می شود سوگند یاد کردن به آنها را تسجم کرد. در شهر من از زیتون های مختلفی یاد می شود که می تواند تجلی گاه کلام الهی باشد. طور سینا به واسطه کوهش لایق قسم خوردن است و کوه طور به واسطه میعادگاه رسولی با خدایش.

به شهرم نگاه می کنم و به کوه هایش. دلم می لرزد، زیرا رسولی نمی بینم. سوگندها پایانی ندارد. قسم به این شهر امن و امان و من حیران که منظور کدام شهر است؟! هرچه باشد شهر من نیست. مگر شهر من چه دارد که به خاطرش میعادگاه عاشقی را این چنین قسم خورد. کوه طورش را یا صحرای سینایش را؟ و آخرین ضربه، قسم به همه این ها که ما انسان را در مقام احسن تقویم بیافریدیم. انسانیت چیست آن جا که شهرم خاکستری است؟ انسانیت کجا رفت آن جا که سر هر کوی و برزن، بساط حیوانیت به پا شد؟ انسانیت کجاست آن جا که به خاطر تکه ای نان، تکه ای از بدن فروخته شد؟



چه کسانی مسئول هستند؟

■ ایمان از دست رفته

فخودور داستایوفسکی

بانو «خوخلکوف» گفت: من از بی ایمانی به خدا رنج می برم! چگونه می توانم ایمان از دست رفته ام را بازیابم؟ زمانی که دختر کوچکی بیش نبودم، به خدا ایمان داشتم، آن هم به صورت مکانیکی... بدون آن که اندیشه ای درباره آن کرده باشم... اما چه طور، چه طور می توانم آن را ثابت کنم؟ چگونه یک نفر خودش را متقاعد می کند که خدا و جهان بعد وجود دارد؟ آه! چه قدر من بدبخت هستم! همه آدم های اطراف من، ذره ای هم به این مسئله اهمیت نمی دهند. تنها من هستم که این بلاتکلیفی را نمی توانم تحمل کنم. وحشت آور است. وحشت آور!

«زوسیما» گفت: با جرات می گویم که وحشت آور است. اما این مسئله ای است که کسی نمی تواند آن را به اثبات برساند. با این حال هر کسی می تواند خود را متقاعد سازد.

بانو پرسید: چگونه؟ به چه طریق؟

و زوسیما پاسخ داد: با تجربه عشق فعال و مثبت. بکوش تا فعالانه و خستگی ناپذیر، همسایگان خود را دوست بداری! هر چه قدر به این نوع از عشق نزدیک تر گردی، ایمان تو به وجود خدا و جاودانگی روح بیشتر خواهد شد. اگر در عشق به همسایه به مرحله فنای نفس رسیدی، در آن صورت به طور حتم، ایمان خود را بازخواهی یافت. بی شک این اعتقاد، به اعماق روح تو نفوذ خواهد نمود. این مطالب ثابت شده و حقیقتی انکار ناپذیر است.

(برادران کارامازوف)

با تشکر از کانون آگهی و تبلیغات پیک برتر که علاوه بر همکاری در فعالیت های گوناگون جمعیت امداد دانشجویی - مردمی امام علی (ع)، هزینه چاپ این نشریه را نیز تقبل نموده است.

- آیا می دانید سالانه چند درصد از فرزندان محروم ایرانی به دلیل معضلات اجتماعی ترک تحصیل می کنند؟
- پس از ترک تحصیل سرنوشتشان چه می شود؟
- آیا می دانید فرزندان محرومی که مشغول تحصیل و یا در حال اتمام تحصیل هستند چه آینده ای را انتظار می کشند؟
- و آیا می دانید ...؟

■ آیا می دانیم و آرامیم؟



جمعیت امام علی
(علیه السلام)
Society of students
against poverty

تدریس عشق

همیاری دانش آموزان

مناطق محروم

در امتحانات پایان ترم

■ زمان برگزاری:

آذرماه و اردیبهشت ماه هر سال

